



یک صفحه‌ای ناشر به فهرست الحاق شده است. در این معرفی، نگاهی کاملاً توصیفی خواهیم داشت به این دو بخش و عرضه برخی اطلاعات این مجموعه از باب «مشت نمونه خروار»، تا خوانندگان خود بدان مراجعه کنند.

بخش اول، فهرست نسخه‌های مدرسه: در مقدمه فهرست‌نگار، از این موارد سخن رفته است: تاریخچه مدرسه قنبرعلی خان تهران (که یادگار حاجی قنبرعلی خان کرد مافی سعدالدوله، از رجال عصر ناصری است)، کتابهای وقفی او به مدرسه (که از وقفنامه مدرسه برمی‌آید که کتابهای وقف شده بسیار بیشتر از اینها بوده و از آن تعداد فقط پنج نسخه در مدرسه باقی است. آن پنج نسخه به همراه وقفیات دیگران، بخش خطی کتابخانه مدرسه را تشکیل می‌دهد)، یک نمونه از وقفنامه قنبرعلی خان بر روی یکی از نسخه‌های موجود، به همراه تصویر آن، واقفان دیگر و نسخه‌هایی که وقف کرده‌اند (نام واقفان نامبرده چنین است: سید محمدبن عبدالصمد شهبهانی، سید یحیی موسوی طهرانی، حاجی سید محسن و آقا سید اسدالله پسران مرحوم حاجی سید یحیی، و شیخ حسن علمی زنجانی).

در بخش فهرست نسخه‌های خطی، که از صفحه ۱۵ تا ۸۶ کتاب را در بر می‌گیرد، ۴۸ دستنویس معرفی شده است. بر اساس روش معهود و شناخته شده «معرفی میراث مخطوط»، پس از شماره نسخه و نام کتاب، نام مؤلف، ارجاعات فهرست‌نگار (که در فهرست آقای حکیم شاهد هستیم که این بخش، پربار و مفید است) و نمونه آغاز و انجام نسخه، بخش کتابشناسی کار را تشکیل می‌دهد. از این به بعد هم بخش نسخه‌شناسی برای هر دستنویس آمده است که در آن از نوع خط، نام کاتب (در صورت مشخص بودن)، تاریخ کتابت (قطعی یا احتمالی)، جلد و مشخصات آن، تعداد برگها و سطور نسخه بحث شده است، به همراه مشخصات وقفنامه‌ها، تصحیحات احتمالی در نسخه و علامتهای دیگری از قبیل بلاغ، مقابله و... و نیز هر یادداشت پراکنده و مفید دیگری که در اوراق دستنویس به چشم می‌خورد. همچنین اگر از زاویه‌ای، اهمیتی برای برگ یا برگهایی از نسخه تشخیص داده شده و یا نسخه قدمتی داشته، تصویر آن اوراق یا نمونه برگ نسخه کهنه در کنار معرفی کتاب آمده است.

فهرست نسخه‌های خطی مدرسه قنبرعلی خان (حضرت ولی عصر^(ع))، به ضمیمه چاپ عکسی مجموعه‌ای کهن در علم نجوم، سید محمدحسین حکیم، مجمع ذخائر اسلامی، قم، چاپ اول، ۱۳۸۶ ش.



این فهرست پنجاه و سومین اثر از مجموعه «معرفی میراث مخطوط»، و چاپ عکسی ضمیمه آن، چهارمین کار از مجموعه «ذخائر کتابخانه‌های ایرانی» (محصول مجمع ذخائر اسلامی در قم)، نتیجه تلاش آقای سید محمدحسین حکیم است.

این مجلد در واقع شامل دو بخش کلی است: یکی فهرست مدرسه قنبرعلی خان تهران و بخشهای مرتبط با این فهرست (مانند مقدمه و نمایه و...)، دیگری چاپ عکسی مجموعه قرن هشتمی نجوم عربی که با توضیح



در صفحات ۸۷ تا ۱۰۴ نیز شش نوع فهرست راهنما دیده می‌شود به این ترتیب: فهرست الفبایی کتابها، فهرست موضوعی کتابها، فهرست مؤلفین کتابها، فهرست اعلام و اشخاص، فهرست کاتبان و فهرست جاها و امکنه. بخش اول کتاب در صفحه ۱۰۴ پایان می‌یابد. در انتهای معرفی این بخش به تعدادی از نسخه‌های این مدرسه که در فهرست حاضر معرفی شده است، اشاره‌ای می‌شود:

- شماره ۸، روشن ضمیر فی شرح جوشن صغیر: به فارسی در شرح دعای جوشن صغیر از محمدحسن بن قنبرعلی زنجانی به خط مؤلف.

- شماره ۱۰، جامع المعجزات: به فارسی از محمدواعظ اصفهانی.

- شماره ۱۳، الکشاف: از زمخشری، به خط نسخ (محمودبن محمدبن میمون (?)) الکاسانی» مورخ اواخر ذی‌حجه ۶۱۲ هجری. گفتنی است که احتمال دارد کاتب از اهالی کاشان (شهر معروف مرکز ایران) باشد ولی قطعیتی وجود ندارد چرا که نام او در رقم کتاب، «الکاسانی» (با «سین») ضبط شده و می‌دانیم «کاسان» شهری است در ماوراءالنهر.

- شماره ۱۴، الکشاف: به خط نسخ سده‌های هفتم و هشتم هجری.

- شماره ۲۰، زبدة المسائل: از میرزا محمدتقی بن علی محمد نوری در احکام وضو و غسل و نماز به فارسی، مورخ ۱۲۴۰ هجری در عصر حیات مؤلف.

- شماره‌های ۲۱ تا ۲۹، آثار سید محمدبن عبدالصمد شهشهانی: شامل هفت نسخه از انوارالریاض در فقه و دو نسخه از غایة القصوی در اصول.

- شماره ۳۴، بخش اول مجموعه: منشآت فارسی مربوط به سال ۱۲۷۷ هجری که مربوط به شهر زنجان و قریه‌های اطراف آن مانند احمدآباد و علی‌آباد است.

- شماره ۳۷، بخش اول: تحفة الغرائب از محمدبن محمدبن ابی سعید هروی (قرنهای نهم و دهم هجری) در دعا و طلسمات به فارسی.

- شماره ۳۸، بخش اول: جُنْگِ متفرقات به عربی و فارسی در ۷۱ برگ.

- شماره ۳۹، مجموعه نجومی: نسخه حاضر که بدون تاریخ است، در سده هشتم هجری کتابت شده است و ۸۹ برگ دارد. کاتب «علی بن محمدبن علی

الدلاجی الشافعی» نام دارد و در این مجموعه هفت رساله نجومی عربی را کتابت کرده است. این رسالات عبارت‌اند از: «احکام طلوع الشعری» از هرمس، «القرانات و الاتصالات فی الکواکب» (ذکر احوال المریخ و زحل)، «باب فی الاختیارات و کیفیة الاوقات المختارة لاتصیبات»، (الکسوفات الواقعة مع القرانات)، (الکسوفات) و رساله آخر هم در (الکسوفات). رساله سوم این مجموعه، اطلاعات تاریخی ارزشمندی دارد. زیرا مؤلف آن تمام اتفاقاتی را که در قران مریخ و زحل در سرطان، از سال ۲۷۱ هجری تا چهارشنبه ۲۹ ربیع‌الاول ۶۹۹ هجری (هنگام جنگ سلطان ملک ناصر در دمشق و حمص با ملک غازان و شکست ملک غازان) روی داده، برشمرده است. همین مجموعه ۸۹ برگی است که به ضمیمه فهرست، چاپ عکسی شده است.

- شماره ۴۴، الفتوحات المکیة: از ابن عربی، شامل اواسط سِفر ۱۹ تا آخر سِفر ۲۰، به خط نسخ عبدالله بن محمدبن بنی‌المجد النیلی در رجب ۷۳۴ هجری.

- شماره ۴۵، جنگ: شامل متفرقاتی از قبیل نکاح‌نامه‌ها و طلاق‌نامه‌ها و صورت حساب‌هایی از سال‌های ۱۲۸۲ تا ۱۲۹۲ هجری و غیره.

- شماره ۴۷، مجموعه دعا: به فارسی (و عربی) از «ابوجعفر» متعلق به سده‌های دوازدهم و سیزدهم هجری. رجوع شود به احتمالی که فهرست‌نگار راجع به جامع مجموعه حاضر مطرح کرده است.

بخش دوم، چاپ عکسی نسخه شماره ۳۹ مدرسه قنبرعلی‌خان: از آنجا که فهرست‌نگار محترم در معرفی این نسخه، در متن فهرست تفصیل داده و اطلاعات اولیه را شامل محتویات هر رساله، نسخه‌های موجود آن و کمی از آغاز و انجام هر رساله آورده است، ناشر نیازی به آوردن مقدمه مجزا ندیده است و با یادداشتی یک‌صفحه‌ای به چاپ عکسی این اثر ارزشمند اقدام کرده است. اگرچه نبودن فهرست راهنما برای این بخش عجله ایشان را در این باب می‌رساند، نفس کار را باید ارزشمند تلقی کرد؛ کاری که باعث می‌شود با پرداخت حداقل قیمت، خواننده علاقه‌مند تصویر نسخه‌ای کمیاب و کهن را در آرشیو شخصی‌اش داشته باشد.

جواد بشری

ختم الغرایب (تحفة العراقرین)، خاقانی شروانی، مقدمه و تصحیح و تعلیقات از یوسف عالی عباس آباد، تهران، سخن، ۱۳۸۶ش.

میراث مکتوب با همکاری انتشارات فرهنگستان علوم اتریش به صورت نسخه‌برگردان منتشر شد.



پیدا شدن این نسخه و نسخه‌های دیگر، این اندیشه را قوت بخشید که باید تصحیحی دوباره از متن صورت بگیرد؛ به‌خصوص که ضبط‌های معتبری در آنها یافت می‌شود که در چاپ قریب دیده نمی‌شود.

یکی از افرادی که به این کار همت گماشت، دکتر یوسف عالی عباس‌آباد است. تصحیح ایشان اخیراً راهی بازار نشر شده است و نوشته حاضر در معرفی آن پدید آمده است.

نگاهی به تصحیح آقای عالی نشان می‌دهد که برای تدوین آن زحمت بسیاری کشیده شده است و شاید گزافه نباشد اگر این کار را از نمونه‌های خوب تصحیح در سال‌های اخیر بدانیم. صحت چاپ چنان است که معمولاً کسانی که با این متن درگیر شده و با ریزه‌کاری‌های آن آشنا باشند می‌توانند بر آن خرده بگیرند و چنین امری در روزگار ما بسیار نادر و ارزشمند است.

این، داوری کلی نویسنده این سطور درباره تصحیح مذکور است؛ اما برخی مشکلات در این چاپ به چشم می‌خورد که با توجه به بخش‌های مختلف، در زیر بدانها اشاره می‌شود.

مقدمه مصحح: برخی مشکلات در مقدمه مصحح وجود دارد که بیشتر آنها در نتیجه پیروی از نظریات نویسندگان تاریخ ادبیات و عدم تسلط بر متن تحفة العراقرین پدید آمده است. برای نمونه در صفحه ۲۶ مقدمه آمده: «... مثنوی ختم الغرایب که طی سفر اول حج، در سال ۵۵۱ سروده و پس از بازگشت به شروان آن را به پایان برده است. این مسافرت از طریق نواحی مرکزی ایران یعنی همدان،

تحفة العراقرین تنها منظومه بازمانده از خاقانی شروانی است. اثری از سراینده‌ای که به دشواری شهره بوده و به همین اندازه مورد ستایش ادیبان و بزرگان این مرز و بوم قرار گرفته است.

تاکنون چاپ‌های سنگی و حرفی متعددی از این متن در شبه‌قاره منتشر شده است، اما دشواری دستیابی به این چاپ‌ها و به‌خصوص کیفیت نامطلوب آنها موجب شد تا هیچ‌کدام مورد پذیرش اهل تحقیق قرار نگیرد. بعدها دکتر یحیی قریب تصحیح تحفة العراقرین را به‌عنوان موضوع پایان‌نامه خود قرار دادند و حاصل پژوهش ایشان در سال ۱۳۳۰ش به چاپ رسید.

چاپ دکتر قریب به شیوه انتقادی تهیه شده است ولی تکیه بیش از اندازه ایشان به نسخه اساس باعث شد تا از همان زمان انتشار، برخی انتقادهای بر آن وارد شود. از سویی ایشان به ادامه و تکمیل آن نپرداخته و بعدها (در سال ۱۳۵۷ش) همان چاپ را به‌صورت افست منتشر کردند. با این حال، چاپ ایشان در طول این سالیان به چاپ کلاسیک تحفة العراقرین بدل شده است و در تمامی پژوهش‌های خاقانی‌شناسی بدان ارجاع داده می‌شود.

پس از چاپ دکتر قریب، چندین نسخه معتبر از این متن شناسایی شد که در این میان نسخه وین (با عنوان ختم الغرایب) مورخ ۵۹۳ هجری از دیدگاه قدمت و به‌خصوص درستی ضبط‌ها امتیاز خاصی دارد. این نسخه پس از شناسایی و معرفی توسط استاد ایرج افشار، هم با مقدمه ایشان در سال ۱۳۸۵ش توسط مرکز پژوهشی



صورت گرفته و خاقانی پس از عبور از بغداد و کوفه و زیارت مشهد امیرالمؤمنین علی (ع) به سوی حجاز حرکت کرده است و پس از انجام مناسک حج از راه شام و موصل به شروان بازگشته.»

این اشتباهی است که در نتیجه عدم توجه به متن فراهم آمده است. خاقانی در بخشی از تحفه پس از اشاره به ناکامی خود از دیدار پادشاه سلجوقی (محمد بن محمود) در شهر همدان، یادآور می‌شود که از آنجا به شروان بازگشته است. عبارات خاقانی چنین است:

«باز آمدم از حدِ کهستان

در وانِ شر و سوادِ شروان»

عدم توجه نویسندگان تاریخ ادبیات — و مصحح متن حاضر — به این موضوع باعث شده تا خاقانی را از همدان، راهی سفر حج کنند و این متن را اولین سفرنامه منظوم در زبان فارسی قلمداد کنند؛ در حالی که چنین نیست و سفری که پس از آن توصیف شده، سفری خیالی است که خاقانی برای خورشید ترتیب داده است.

اشتباهات دیگری در این مقدمه دیده می‌شود برای نمونه در صفحه ۴۰ مقدمه نوشته‌اند: «نسخه ۸۴۵ متعلق به کتابخانه ملی اتریش که در تاریخ ۵۹۳ برای خزانه عزالدین ابوالفتح ملک‌شاه بن ناصرالدین محمد از سلاجقه روم کتابت شده است.»

در صورتی که نام این شخص در نسخه چنین نقل شده است: «ابوالفتح ملک‌شاه بن الملک ناصرالدین محمد بن سلق». این شخص، آخرین پادشاه بنی سلق بوده که امیرنشینی با مرکزیت شهر ارزروم را در آناتولی اداره می‌کردند (رش: سلسله‌های اسلامی جدید، صص ۴۱۸ — ۴۱۹) و استاد افشار نیز در دیباچه چاپ عکسی اشاره کرده‌اند که این شخص از پادشاهان بنی سلق بوده است. مشخص نیست که چرا مصحح محترم در مقدمه مذکور این شخص را از سلاجقه روم دانسته‌اند.

یا در صفحه ۲۹ مقدمه آورده‌اند: «خاقانی پس از تنظیم منظومه در شروان و زمان اتحاف آن به جمال‌الدین اصفهانی، مقدمه‌ منثوری با عنوان تحفة الخواطر و زبده التواظر به آن افزوده است.»

این اشتباه در صفحه ۳۹ مقدمه باز هم تکرار شده است. نام صحیح این وزیر، «جمال‌الدین محمد موصلی» است و معلوم نیست نسبت «اصفهانی» از کجا آمده است.

ما دو جمال‌الدین اصفهانی را می‌شناسیم که خاقانی با آنها مرتبط بوده؛ یکی جمال‌الدین خجندی و دیگری جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی (شاعر معروف) و خاقانی اثرش را به هیچکدام از این دو نفر تقدیم نکرده است.

نیز در اولین پاراگراف مقدمه (ص ۱۷) استناد به بیت ذیل برای تأیید اینکه نام خاقانی «بدیل» بوده است صحیح به نظر نمی‌رسد:

ور جز در توست سجده جایم

پس من نه بدیل بوالعلایم

در اینجا واژه «بدیل» در معنای لغوی آن به کار رفته

است و به دشواری می‌توان آن را حاصل ایهامی به نام خاقانی دانست.

دیباچه منثور: مشکلاتی در تصحیح دیباچه منثور به چشم می‌خورد که برخی از این موارد را (با اشاره به شماره صفحه) در زیر می‌بینیم:

ص ۵۵ (اولین جمله): «خیر ما اعتصم المرء بحباله کلمة

العجز لقصور باله عن معرفة الله...» که صحیح آن بدین قرار

است: «خیر ما اعتصم المرء بحباله کلمة العجز...»

ص ۵۶: «قاعده چنان است که کعبه بار کم دهد،

اینجا مکه تنگ بار چراست؟» که صحیح آن چنین است:

«... اینجا گه تُنُک بار چراست؟» و باز در همان صفحه

ترکیب «تنگ باری» را به کار برده‌اند.

ص ۵۸: «... تاج آزادی بر سر نهاد، آوازه درداد که

به کردگار که دور و زمان پدید آورد که دور، دور من

است و زمان، زمان من است. پس زاده ارادت ملکوت...»

مصحح محترم توجه نداشته‌اند که عبارت: «به کردگار که

دور...» در واقع بیتی از دیوان خاقانی (ص ۷۵۴) است.

ص ۵۹: «در سرحد شام شاه مکارم بر سر آمده

است که این عروسان را بهای کاویان، کاوین دهد.» جزء

آخر این عبارت در تمام نسخه‌ها — جز نسخه ایاصوفیا

— چنین است: «... عروسان را به بهای گنج کاویان،

کاوین دهد.»

ایشان از ضبط نادرست نسخه ایاصوفیا تبعیت

کرده‌اند در حالی که صورت صحیح در دیگر نسخه‌ها

موجود است و بیتی هم از دیوان خاقانی (ص ۳۰۹) در

تأیید آن وجود دارد:

خاتون دارملک فریدونش خوان که نیست

کاوین این عروس کم از گنج کاویان

بخش ابیات: مشکلاتی در تصحیح ابیات به چشم می‌خورد که ما این موارد را به تفکیک نوع آنها و با اشاره به شماره بیت مندرج در چاپ آقای دکتر عالی در ذیل می‌آوریم:

* برخی موارد هست که مصحح از ضبط صحیح نسخه‌های مورد استفاده خود پیروی نکرده و حتی به وضعیت نسخه‌ها نیز اشاره‌ای ننموده است. دانستن صورت درست این ابیات، بدون مراجعه به نسخه‌ها ممکن نخواهد بود. برای نمونه:

ب- ۱۱۷:

«فیض تو چو فیض عقل عامست

قدر تو چو قد عشق تامست»

ایشان «قدر عشق» ضبط کرده‌اند در حالی که در نسخه وین و ایاصوفیا به صورت «قد عشق» آمده است. «قدر تام» در اینجا معنای درستی نخواهد داشت در صورتی که «قد تام» تعبیری رایج بوده است و معادل آن یعنی «بالای تام» را خاقانی در دیوان (ص ۸۱۴) به کار برده است:

«آسمان گر نه سرنگون خیزد

درع بالای تام او زبید»

ب- ۲۲۵: «تو ز انده آن طرف به وسواس

کان مولد تست و مسقط الراس»

که در نسخه وین (ص ۱۷) حتی حرکت گذاری نیز شده ولی در چاپ ایشان به صورت «تو رانده» آمده است.

ب- ۶۰۷:

«گفتند کجاست این سخن‌ران؟

گفتم که به فرضه‌گاه شروان»

ایشان «عرصه‌گاه» ضبط کرده‌اند و ضبط نسخه وین را به پاورقی منتقل کرده‌اند. ضمناً در پاورقی یادآور شده‌اند که ضبطشان بر اساس نسخه C است بدون اشاره به وضعیت نسخه ایاصوفیا که آن هم مطابق نسخه وین است که همین ضبط نیز صحیح است.

ب- ۱۵۴۵:

«تحمیل گزاردن بدانی

وین فصل به گوش کعبه رانی»

ایشان «تحمیل گزاردن» آورده‌اند و ضبط نسخه وین را به پاورقی منتقل کرده‌اند. بدون اشاره به وضعیت نسخه ایاصوفیا (ص ۱۲۵) که آنجا هم به صورت «تحمیل» ضبط شده است. «تحمیل گزاردن» به معنی ادای پیغام و رسالت است (رش: ترجمه تاریخ یمینی، صص ۳۹۴-۳۹۵؛

مرزبان‌نامه، ج ۱، ص ۳۰۴).

ب- ۱۶۲۱:

«در جمله هشت منزل او

نشست کسی مُحامِل او»

در نسخه وین و ایاصوفیا به صورت فوق آمده و ایشان «کسی مقابل او» آورده‌اند. محامل به معنی هم‌پالکی و هم محامل است.

ب- ۱۶۷۴:

«تازی به چهارگامه تازی

زی شهر خدایگان تازی»

ایشان «چهارگامه» ضبط کرده‌اند در حالی که در نسخه وین و ایاصوفیا به صورت فوق آمده است. ایشان ضبط صحیح را که در نسخه وین خوانده‌اند، به پاورقی منتقل کرده و ضبط نسخه ایاصوفیا را به نادرست «چهارگامه» خوانده‌اند که حاصل بدخوانی است. «چهارگامه» نوعی حرکت اسب است. در منشآت خاقانی (ص ۸۶) آمده: «... پیش از آنکه ابرش تازی به چهارگامه بتازی، به کشور پنجم شروان روی، خبر سلامت من بازدهی ...»

* گاهی ضبط صحیح تمام نسخه‌ها را به پاورقی برده‌اند و ضبط نادرست یا نامرّج را به متن آورده‌اند برای نمونه:

ب- ۳۲۰:

«از بار بهشت سرکشیده

دوزخ به دو جرعه درکشیده»

در چاپ ایشان «باب بهشت» ضبط شده و در پاورقی آورده‌اند: «A: بار؛ B: ناز؛ C: ناز؛ متن از D؛ و صحیح، همان «بار بهشت» است و «بار» به معنی اجازه ملاقات است [در واژگانی چون بارگاه یا بارعام].

ب- ۲۰۱:

«سوسن ز تو شد مبارز آثار

هم بیله‌نمای و هم سنان‌دار»

در چاپ ایشان «نیزه‌نمای» ضبط شده. این ضبط در نسخه وین (ص ۱۶) به وضوح «بیله‌نمای» است و نقطه‌ای هم برای حرف «ب» دارد ولی ایشان آن را «بیله‌نمای» خوانده‌اند در نسخه ایاصوفیا (ص ۱۱۲) نیز چنین است و ایشان آن را «ناخوانا» نوشته‌اند. مقصود از «بیله»، سلاحی است که معمولاً به صورت «بیلک» نامیده شده است. برای شاهد، در دیوان فرخی سیستانی



(ص ۱۰) آمده:

«به تیغ شاخ فگندی ز کرگ، تا یکچند
به تیر بيله ز سیمرغ بگنی مخلص»

- ب ۴۵۷:

«ترسم کاین را ز جان گرانی

نه قد داری، نه قدر دانی»

در چاپ ایشان به صورت «نه قدر آری» ضبط شده. بیت مذکور در نسخه ایاصوفیا نیامده اما در نسخه وین (ص ۳۴) به صورت «قد داری» ضبط شده و بیت ۴۲۰ از چاپ ایشان نیز آن را تأیید می‌کند:

«آن خلعه که فضل او نگارد

هر نوقدمی قدش ندارد»

* گاهی نیاز به تصحیح قیاسی - در حد افزودن و کاستن یا تغییر جای نقطه‌ها و سرکش‌ها - بوده ولی عین غلط نسخه‌ها در متن آورده شده. برای نمونه:

- ب ۴۳۱:

«این تیغ بُرا به قوتِ دین

بی‌غانله کن چو تیغ چوبین»

در چاپ ایشان به صورت «این تیغ تو را» ضبط شده است.

- ب ۹۰۰:

«ناری، سوی دودگه چه پوئی؟

مغ نیستی، آتش از چه جوئی؟»

در چاپ ایشان «باری سوی» ضبط شده است.

- ب ۱۰۹۵:

«بوالقاسم بحر پُر جواهر

بر بوالحکمان گواهِ قاهر»

در تمام نسخه‌ها به صورت «کوه قاهر» ضبط شده و ایشان همین ضبط را در متن آورده‌اند در صورتی که ضبط نام/ لقب «بوالحکم» شکل صحیح را به‌خوبی تأیید می‌کند.

- ب ۱۸۴۰:

«گر جرمِ سهیل خون بتابد

زو چرمِ ادیم، رنگ یابد»

در چاپ ایشان: «سهیل چون بتابد» که صحیح نیست و در اینجا نمی‌توان «گر» و «چون» را در کنار هم به کار برد. با توجه به بیت ذیل از دیوان خاقانی (ص ۳۷۷) همان صورت فوق صحیح می‌نماید:

«کیمخت سبز آسمان، دارد ادیم بی‌کران

خون شب است آن بی‌گمان، بر طاق خضرا ریخته»

* در برخی موارد، بدون دلیل از ضبط نسخه وین

تبعیت کرده‌اند. برای نمونه:

- ب ۱۴۶:

«این عالم و آن، کھین عطایش

صد عالم نو نهاده رایش»

ایشان به صورت «این عالم و این» آورده‌اند در حالی که

ضبط دو نسخه دیگر ایشان صحیح است و مقصود، این

عالم و آن عالم است.

- ب ۴۰۵:

«گرچه ز حدِ ثناست برتر

نگزیردش از چو من ثناگر»

ایشان «نگزیرد از» ضبط کرده‌اند در حالی که در باقی

نسخه‌ها به صورت فوق ضبط شده است.

- ب ۱۰۴۶:

«هر کشتی، حاملِ یک اقلیم

از رخنه چو آفتاب بی‌بیم»

در چاپ ایشان بصورت «حاصل یک اقلیم» ضبط

شده که صحیح نیست. ضمناً به ضبط باقی نسخه‌ها اشاره

نشده است.

* مواردی هست که فقط ضبط نسخه وین صحیح

می‌باشد و مصحح بدان توجه نکرده و به پاورقی منتقل

کرده است. برای نمونه:

- ب ۵۳۶:

«می‌یافت حیاتِ جاودانه

طاووسان ازارِ خانه»

ضبط ایشان «طاووسان عذار خانه» است که صحیح

نمی‌باشد. «ازار»، صورت دیگری از «ایزار» و «ازاره» بوده

و بخش پایینی از دیوار بناها است. در ترجمه تاریخ

یمینی (صص ۳۸۸-۳۸۷) آمده: «و سلطان یک خانه از

برای متعبد خویش ترتیب فرمود و در تربیع بنا توسیع

فناء و تشکیل اعطاف و ارجاء آن ابواب تأتق تقدیم رفت

و ازار و فرش آن از سنگ رخام فراهم آوردند.»

- ب ۹۰۱:

«یک ره به حریمِ خاک پیوند

زین گنبدِ آبگینگین چند؟»

ایشان ضبط «گنبد آبگینگی» را پذیرفته‌اند که مطابق

نسخه ایاصوفیا است. در حالی که ضبط درست‌تر، در نسخه وین آمده و مطابق فوق است. این واژه در برخی متون دیگر نیز به همین شکل ضبط شده است. برای نمونه در قراضه طبیعیات (ص ۵۸) آمده: «چون آب اندر آن کوزه روئین یا آبگینگین سرد باشد، هوایی که بدو محیط بود، سرد و غلیظ شود.»

- ب ۳۰۰۲:

«از قده چند یاد نارم

چون یاد دو قده قبله دارم»

ایشان مطابق باقی نسخه‌ها «از قده چند» ضبط کرده‌اند. «قده» به معنی گروهی از مردم است که هر کدام به راه و روشی باشند. اگر در مصرع اول، واژه را «قده» بخوانیم، مقصود خاقانی ادا نخواهد شد چرا که می‌خواهد بگوید من یاد دو قده را قبله خود دارم و از این چند نفر گمراه، یادی نخواهم کرد.

* مواردی که حرکت‌گذاری یا نشانه‌گذاری واژگان و تعبیرات اشتباه است:

- ب ۱۳۶:

«نه غاشیه‌ایست چرخ اخضر؟»

چار ارکانش نهاده بر سر»

در چاپ ایشان «نه غاشیه‌ایست چرخ اخضر» ضبط شده است در حالی که بیت باید به صورت استفهامی خوانده شود.

- ب ۵۸۷:

«بررسته و رسته از چه آز

بر جسته و جسته در گه راز»

ایشان «جسته درگه راز» ضبط کرده‌اند. «جستن» و «درگه» (= درگاه) درست نیست و «جستن» «در، گه» درست است.

- ب ۶۵۹:

«ها سنگ تو شرع؛ دور واکن

دل را به فلاخن از فلاطن»

ضبط ایشان چنین است: «ها سنگ. تو شرع دور واکن». در چنین حالتی (= دور واگردن شرع) نقض غرض خواهد بود.

* برخی دیگر از اشتباهات متن را با توجه به شماره بیت آنها - و گاهی با ذکر دلایل و شواهد نادرستی چاپ ایشان - در زیر می‌بینیم:

- ب ۲۸۲:

«از دندان برگرفته افلاک

هر دندان را به سنگ تریاک»

در چاپ ایشان: «آن دندان؛ بدون اشاره به ضبط نسخه وین که در آنجا چنین است.

- ب ۶۰۶:

«من چاک زده عمامه درحال

انداخته طیلسان به قوال»

ایشان «من خاک زده» آورده و در تعلیقات (ص ۳۱۴) نیز آن را ذیل «عمامه [بر] خاک زدن» شرح کرده‌اند. آنچه در بیت آمده مربوط به بیخود شدن افراد (صوفیان) هنگام سماع و خرقة دیدن و بخشش آن به قوال است.

- ب ۱۰۴۷:

«کشتی فنا درو به یکبار

چون قوس قزح شده نگوسار»

ایشان «نگونسار» ضبط کرده‌اند که غلط نیست، اما در نسخه وین به شکل فوق ضبط شده و نسبت به ضبط ایشان برتری دارد. ضمناً ایشان به صورت مندرج در نسخه وین اشاره‌ای نکرده‌اند. در بیت ۱۱۶۸ نیز «نگونسار» را ترجیح داده و ضبط نسخه وین را - که «نگوسار» است - به پاورقی منتقل کرده‌اند.

- ب ۱۷۷۵:

«ز آن نعل که اسب تو بینداخت

سیاره چهار یاره پرداخت»

ایشان «چهارپاره» ضبط کرده‌اند که صحیح نیست. در دیوان خاقانی (ص ۳۳۵) نیز مشابه این مضمون - یعنی ساختن یاره از نعل مرکب ممدوح - آمده:

«گر به مثل روز رزم، رخس تو نعل افکند

یاره کند در زمانش، دست شهور و سنین»

- ب ۱۷۹۹:

«آن روز بیسته‌اند مانا

این قبه سرفراز مینا»

در چاپ آقای عالی «آن روز نبشته‌اند...» ضبط شده است. در این مورد، ترکیب «قبه بستن» صحیح است نه «قبه نبستن». در دیوان خاقانی (ص ۶۱۷) آمده:

«شاخ شکوفه‌دار امیدم شکسته شد

چون از شکوفه قبه نو بست شاخسار»

- ب ۱۸۰۸:



«تسکینِ دلِ هزارِ تَکسین»

تسکین طلب از جوارِ یاسین»
ایشان به صورت «تسکین دل هزار مسکین» آورده‌اند.
بیت پس از آن را نیز که به صورت ذیل است:
ز آلِ تسکین گرانبها تر

ز آلِ یاسین سبک‌لقا تر

به شکل «از آل تکین...» ضبط کرده و ضبط صحیح
دو نسخه خود را با علامت تعجب در پاورقی آورده‌اند.
ب- ۱۸۱۹:

«لعبت شده پیش دیده هوش

چون لعبت دیده‌ها سیه‌پوش»

در چاپ ایشان: «پیش دنده هوش»؛ که احتمال دارد
اشتباه چاپی باشد.
ب- ۲۰۴۱:

«هم خود دهنم بر آتش ناب

شستست به هفت آب و خاک آب»

در چاپ ایشان آمده: «به هفت خاک و هفت آب»
و در تعلیقات (ص ۴۷۱) آورده‌اند: «خاقانی هفت خاک
را از جهت مشاکله با هفت آب آورده است». در دیوان
خاقانی (ص ۶۳۳) آمده:

«گفتی که دهان به هفت خاک آب

از یاد خسان بشوی، شستیم»

باز در دیوان (ص ۴۱۲) آمده:
به هفتاد آب و خاک آبی ز هر ظلمت بشویم دل
که هفتادش حجب پیش است و هر هفتاد ظلمانی
ب- ۲۲۲۳:

«صدرش عرفات و مشعر آمد

کاخش عرصاتِ محشر آمد»

در چاپ ایشان «عرصات و محشر» آمده که مطابق
نسخه ایاصوفیا است ولی ضبط فوق که از نسخه وین
است، صحیح‌تر می‌نماید.

ب- ۲۴۶۱:

«خامی ز خمی گرفته در دست

کاین رنگِ صفاست؛ گبیرم ار هست»

ایشان به صورت «جامی ز خمی» ضبط کرده‌اند. توجه
شود که در اینجا خم رنگریزی منظور است نه خم شراب
و «خام» نیز اینجا بمعنی نخ یا پارچه رنگ نشده (یا
گاهی بدون طراز) است. برای شاهد، در منشآت خاقانی

(ص ۲۰۸) آمده:

«روزگارش خام سیاه از خم رنگرز برآورد...»
این ضبط (= خامی) هم در نسخه وین و هم در
نسخه ایاصوفیا (نسخه‌های A و B از چاپ ایشان) وجود
دارد و ایشان در پاورقی به این اختلاف اشاره نکرده‌اند.
ب- ۲۶۰۷:

«از کار قبیله‌ام فراغ است

کآن دود، فتیله دماغ است»

ایشان «کآن درد قبیله دماغ است» آورده‌اند. مقصود
از «فتیله دماغ»، مواد زائدی است که داخل بینی پدید
می‌آید.

ب- ۲۶۵۰:

«ذُل بُرده چو بُرده در بدایت

پرورده به پرده هدایت»

ایشان «دل برده» ضبط کرده‌اند. در اینجا فعل «دل
بردن» برای بردگان صحیح نیست و «ذُل بردن» (=خواری
کشیدن) صحیح است.

ب- ۲۶۹۵:

«ز آن عالم چیده هفت آهن

کرده پتیر حمایل من»

ایشان «کرده به بر حمایل من» ضبط کرده‌اند که
درست نیست. «پتیر» تکه‌های فلزی است که بر روی
آن‌ها تعویذ می‌نوشتند (رش: حواشی برهان قاطع، ج ۱،
ص ۳۶۷). در دیوان خاقانی (ص ۱۱۹) آمده:

«هر حمایل که از آن تعبیه تعویذ زر است

با زرش و یحک از آهن پتر آمیخته‌اند»

ب- ۲۷۰۹:

«بر من گره گمان گشاده

سرّ رصد زمان گشاده»

چاپ ایشان: «گره کمان».

ب- ۲۷۵۳:

«با چندین سحرِ سامری مال

موسیقالیست موسوی قال»

ضبط ایشان «سامری حال» است در صورتی که ضبط
فوق، صحیح است و ترکیب «سحر سامری مال» یعنی
سحری که سامری را نیز مقهور کند. آغاز مصرع دوم را
نیز «موسیقایی ست» ضبط کرده‌اند که جناس میان واژگان
را از میان می‌برد.

ب ۲۷۵۵:

«ز آن دست به ارغنون در آرد»

ز آن دیده به ارغوان گمارد»

ایشان «ارغنون درازد؟» ضبط کرده‌اند که ضبط عجیبی است.

ب ۲۹۸۸:

«او با زن زید، آن و این کرد»

و آنگاه ورا نکاح دین کرد»

ضبط ایشان: «این و آن کرد» است که از نظر قافیه نادرست می‌باشد.

از خاک دمیده سبزه تر

یعنی بره با تره نکوتر

نوروز ز نار و سیب زرین

بگشاد ز تو فقاغ مشکین»

ضمن اینکه عنوان این بخش در اکثر نسخ بدین گونه است: «در خطاب به آفتاب وقتی که به حمل آید». در اینجا «فرزین» صحیح است و این کوکب در ادب فارسی — و شعر خاقانی — به عنوان فرزین (وزیر) فلک شناخته شده است. برای نمونه در دیوان خاقانی (ص ۸۱۵) آمده:

دبیری و رای وزیرست، یعنی

عطارد و رای قمر یافت مأوا

نیز در تاریخ طبرستان (ص ۶۴) آمده: «... و لباس پلاس شب درو پوشید و فرزین چرخ — که ماه خوانند — به شاهرخ از جمشید فلک — که خورشید گویند — کلاه ببرد.»

ب ۳۸۵: «در غار بلا گزیده آرام

انگشت خرد مزیده مادام»

در صفحه ۲۹۳ تعلیقات آمده: «انگشت خرد مزیدن: کنایه از عاقل شدن. انگشت مزیدن، از کارها و عادت‌های کودکان بوده است...». این بیت اشاره دارد به داستان ابراهیم «ع» چنانکه در بیت پیش از آن آمده: بوده چو خلیل عهد اول

فرزند دروگری معطل

و لذا توضیح ایشان صحیح نیست. داستان را از تفسیر روض الجنان و روح الجنان (ج ۷، ص ۳۴۷) بخوانیم: «ابوروق گفت: چون مادر او را بزاد در غار و پنهان کرد، هر وقت بیامدی او را یافتی که انگشتان خود می‌مکید. یک بار گفت: من بنگرم تا این کودک از این انگشتان چه می‌مکد.»

ب ۴۰۸: «هر حقه که لعل در میانست

اندک مومیش پاسبانست»

در تعلیقات ایشان (ص ۲۹۴) آمده: «معمولاً نگین را به وسیله موم به انگشتی می‌چسبانند...». دو بیت هم به تأیید آن از دیوان انوری آورده‌اند که هیچکدام چنان معنایی را به دست نمی‌دهد. مقصود خاقانی این است که

۱. منظور از «بره» در این ابیات صورت فلکی حمل است که با ورود خورشید به آن، فصل بهار خواهد بود که اشاره به «نوروز» در ابیات بعدی آن را تأیید می‌کند.



*تعلیقات: در تعلیقات نیز مواردی از اشتباه وجود دارد که معمولاً توضیح و رد آنها نیاز به تفصیل دارد و لذا با اشاره به بیت اصلی، به شرح برخی از این موارد می‌پردازیم: ب ۱۸۴:

«فرزین به سه خانه زین سوی تست

ماه، اجری او ز پهلوی تست»

در چاپ ایشان به صورت: «پروین به سه» ضبط شده است و در تعلیقات (ص ۲۶۸) نوشته‌اند: «پروین در صورت فلکی ثور واقع شده است و ثور با خانه خورشید که اسد است، سه خانه فاصله دارد.»

آنچه نوشته‌اند، به ظاهر صحیح می‌نماید اما درست نیست چرا که خاقانی در اینجا خورشید را در صورت «حمل» توصیف کرده — نه در اسد — و سروده:

«باز از بره^۱ خوان نو نهادی

یکساله غذای خلق دادی



هر حَقّه‌ای که لعلی در میان خود دارد، با اندک مومی که بوسیله آن مَهر و موم می‌گردد، پاسداری می‌شود.
- ب ۱۱۱۹:

«طُغْرِل، فَلَکِ فِضَائِلِ آمَد

کو مدرسه‌دار طُغْرِلِ آمَد»

در توضیح «طغرل» در تعلیقات (ص ۳۶۴)، شرح حال طغرل بن میکائیل بن سلجوق آمده در حالی که مقصود خاقانی مدرسه مشهوری است که در زمان ابوطالب طغرل بن محمد بن محمد بن ملک‌شاه (= طغرل ثانی؛ ۵۲۶ تا ۵۲۸ ق) در شهر همدان بنا شده و گور تعدادی از پادشاهان سلجوقی در آن قرار داشته است. در مجمل التواریخ و القصص (ص ۴۶۵) آمده: «[مدفن] سلطان طغرل بن محمد: به همدان در مدرسه طغرلیه؛ سلطان مسعود: به همدان در مدرسه مدفون است؛ سلطان محمد بن محمود: در مدرسه سلطان طغرل مدفون است.»

- ب ۱۲۸۲:

«راهب عَسَلی و بُت به جا ماند

کابن العسل از هدی سخن راند»

مصراع اول در چاپ ایشان به صورت «عسلی و تب به جا ماند» ضبط شده و در تعلیقات (ص ۳۸۰) نوشته‌اند: «به جا ماندن: متوقف شدن.» توضیحی نیز درباره ارتباط عسل و تب ذکر کرده‌اند؛ در حالی که به جای ماندن یعنی رها کردن. برای نمونه در قصص الانبیاء نیشابوری (ص ۳۶۸) آمده: «عباد که آن بدیدند، عجب داشتند و به سوی زکریا رفتند و گفتند: تو او (= مریم) را تنها به جای ماندی تا زنا کرد.»

منظور این است که وقتی ابن‌العسل از هدایت سخن راند، راهب، عسلی و بُت را رها کرد و به تعبیری هدایت شد.

- ب ۲۶۷۰:

«برهانی و هندسی مقالش

افلاطُن و ارسطو عیالش»

در تعلیقات (ص ۵۲۲) در توضیح «برهانی» شرح حالی از برهانی نیشابوری آمده که صحیح نیست.

- ب ۲۵۴۶:

«از هجو و مدیح من به یک جا

آید صَحْنات و صَحْن حلوا»

در تعلیقات ایشان (ص ۵۱۳) به صورت «صَحْنات» ضبط شده که اشتباه است و با توجه به بیت ذیل از دیوان خاقانی (ص ۳۸۶) مشخص است که صَحْنات صحیح است:

گر با تو خصم آرش بود هم جفت او آتش بُود

صحنات کمتر خوش بُود با صحن حلوا داشته

* مواردی هم هست که نمی‌توان آنها را اشتباه به شمار آورد، اما توجه به این موارد، نشانگر ظریفی است که می‌تواند در یک تصحیح، اعمال شود. برای نمونه امروزه دیگر کسی قاعده دال و ذال را در تصحیح متون رعایت نمی‌کند، اما گاهی باید بدان توجه کرد. مثلاً در بیت ذیل آمده:

«او هست مرا برادرِ دین

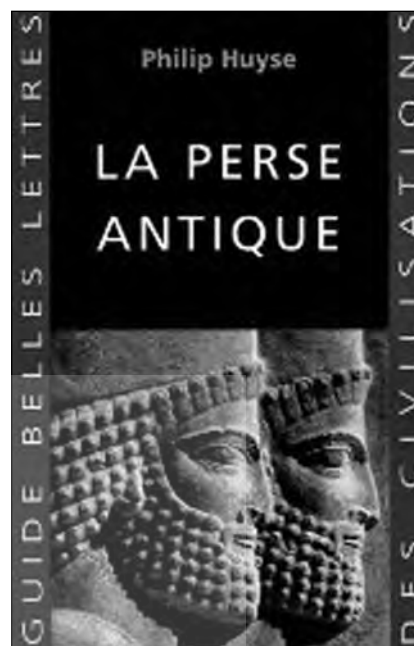
خصمانم ازو بر اذر کین»

که ایشان آن را (در بیت ۲۸۸۹) به صورت: «مرا برادر دین» ضبط کرده‌اند. این جناس از مواردی است که ادیبان فارسی‌زبان به آن علاقه داشته‌اند و نمونه‌های آن را در چند متن دیگر می‌توان یافت اما متأسفانه هیچکدام از مصححان بدان توجه نداشته‌اند. برای نمونه در جوامع الحکایات عوفی (جزو دوم از قسم سوم، ص ۶۷۴) آمده: «به تلبیس ابلیس و تسویل شیطانی دل او از عورت برادر برآذر شد.»

و مصححان، عبارت را به صورت «... از عورت برادر پر آذر شد» ضبط کرده‌اند. یا در مختصر سلجوقنامه ابن‌بی‌بی (ص ۵) از افسس اخبار سلاجقه روم آمده: «بواعث حسد در باطن جسد هر یک ظاهر شد و هر برادری بر آذری نشست...» و هوتسما آن را به صورت «... هر برادری بر آذری نشست» ضبط کرده است. این امر باعث می‌شود تا مصححان دیگر نتوانند چنین مواردی را دریابند یا به آسانی بدان ارجاع دهند.

علاوه بر موارد فوق، برخی لغزش‌های دیگر نیز در چاپ مورد گفتگوی ما به چشم می‌خورد که عجلتاً از ذکر آنها صرف‌نظر می‌کنیم و باز هم یادآور می‌شویم که چاپ مذکور از نمونه‌های خوب تصحیح در سال‌های اخیر است.

فروغ شعاع افروز



کتاب با پیشگفتاری چهار صفحه‌ای آغاز می‌شود که در آن نویسنده، پس از ستایش از «تمدن شکوهمند ایران باستان و سنگ‌نگاره‌های عظیم دوره‌های هخامنشی و ساسانی»، ابراز عقیده می‌کند که «با وجود همه تأثیری که این تمدن از روزگار هرودت به بعد بر مغرب‌زمین گذاشته است، در سایه فرهنگ‌های همسایه خود "فراموش شده" می‌نماید». نویسنده همچنین برخی از باورها و دانسته‌های رایج و پذیرفته‌شده را انکار می‌کند. مثلاً می‌نویسد: «ویرانی کلی تخت جمشید به دست اسکندر کبیر (مقدونی) به هیچ‌وجه از راه کاوش‌های باستان‌شناختی تأیید نشده است... "مقدونی شدن" ادعایی ایران در دوره سلوکیها هم با بررسی بهترین منابع تکذیب شده است» و چیزهای دیگر.

پس از آن به «فهرست» تفصیلی کتاب، در هشت صفحه می‌رسیم. اما خود کتاب از سه بخش اصلی تشکیل شده است: ایران، ایرانیان، پیوستها. بخش ایران چهار فصل دارد: تاریخ، امپراتوری، سازمان سیاسی و اقتصادی، زندگی اقتصادی.

در فصل اول گفته می‌شود که حکومت ایران، از زمان هخامنشیان تا عهد ساسانیان، «نخستین امپراتوری جهانی دنیای قدیم بود که همواره در خطر حملات چادرنشینان قرار داشت و با قدرتهای بزرگ غربی، یعنی آتن، روم و بیزانس روم شرقی، در رقابت و کشمکش سر می‌کرد. اما ایران باستان، قبل از هر چیز، دولتی چندقومی و چندزبانه بود که در آن اقلیتهای فرهنگی، دینی و سیاسی، آزادی کامل داشتند. در این دوره که از سال ۵۵۸ پیش از میلاد آغاز می‌شود و تا سال ۶۵۱ میلادی طول می‌کشد، چهار سلسله بزرگ بر ایران حکومت رانده‌اند: هخامنشیان، اسکندر و سلوکیان، اشکانیان، و ساسانیان.

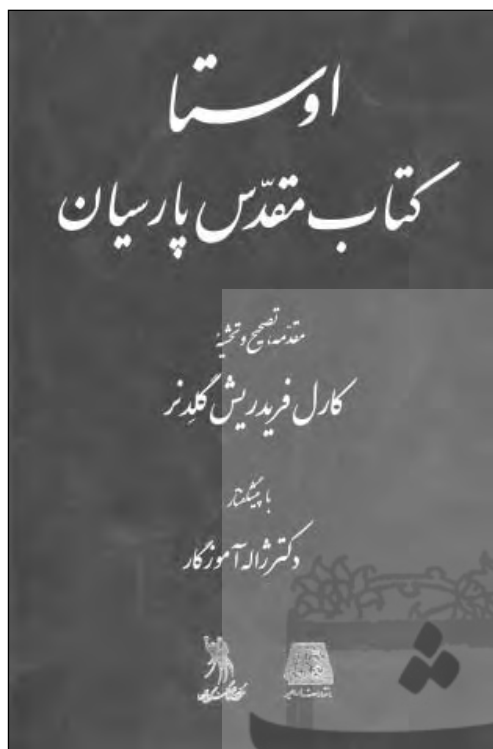
در این دوره طولانی شبکه گسترده‌ای از راه‌های ارتباطی امکان نقل و انتقال سریع میان اقامتگاه‌های سلطنتی و شهرهای بزرگ، و نیز ارتباط نزدیک میان حکومت مرکزی و ایالات را فراهم می‌آورد، و از این طریق وحدت امپراتوری وسیع ایران تأمین می‌شد. در این فصل همچنین به معرفی و بررسی پایتختها و شهرهای دیگر، زیرساختهای راه‌های زمینی و آبی، و فعالیت‌های آبیاری پرداخته شده است.

از زمانی که فرنگیها با ایران باستان/ پیش از اسلام آشنا شدند، به پژوهش درباره‌ی وجوه مختلف آن پرداختند، زیرا که در روزگاری دراز تنها تمدن مهم و پربار جهان بود. البته سابقه‌ی آشنایی فرنگیها/ اروپاییها (یونانیان) با ایران به آغاز روزگار هخامنشیان می‌رسد، چنان که گزارش آن به تفصیل در تواریخ هرودت، نگاشته‌ی روزگار خشیارشا، ثبت شده است. اما آشنایی آنان با ایران از وجه علمی و پژوهشی در «عصر جدید» آغاز شده و در «دوره معاصر» از همه جهت گسترش و ژرفا یافته است.

تحقیقات فرنگیها درباره‌ی ایران آن روزگاران شامل همه‌ی وجوه زندگی می‌شود. اما آنچه تاکنون انجام گرفته است، در واقع، صورت کلی داشته است، یعنی که در آن تحقیقات عمدتاً به کلیات پرداخته شده است و کمتر نشانی از جزئیات، مخصوصاً چگونگی زندگی مردم، دیده می‌شود. در حالی که با کتاب ایران باستان فیلیپ هوییز، که سه سال پیش منتشر شده است، با جزئیات و نکاتی آشنا می‌شویم که تاکنون در کمتر جایی مورد بحث و بررسی قرار گرفته‌اند. برای اثبات این ادعا نگاهی به محتوای کتاب ضروری است.



این فصل در چند مبحث بررسی و تحقیق شده است: آرای اوستا در باب آیین زرتشت، کیش هخامنشیان، مزداپرستی اشکانیان، مزداپرستی و زروانی در عصر ساسانیان، مانویت، ادیان دیگر، کیش مزدکی، مسیحیت و کیش نسطوری، یهودیت، آیین مهر.



فصل هفتم به «ادبیات و علوم» اختصاص دارد که رکن اساسی آن الفبا و نگارش است. در طی قرن‌ها از خط برای افزایش اعتبار دستگاه حکومت و اهداف عملی، که جنبه اداری و اقتصادی داشتند، استفاده می‌شد. لذا از ادبیات چندصدساله آن روزگار، که عمدتاً شفاهی بود، مدارک اندک تا زمان ما باقی مانده است، که در آنها هم ادبیات دینی چیرگی دارد. همچنین علوم، که هنوز چندان پیشرفت نکرده بودند، یکسره مایه‌رنگ و نگرش دینی نسبت به عالم داشتند. در این فصل چند مبحث مجزا مورد بررسی قرار گرفته‌اند: زبانها و نظامها یا شیوه‌های نگارش، اوستا: زبان و خط، «سنت ملی» و خدایانمگ، سنگنوشته‌ها و اسناد غیرادبی، ادبیات اشکانی و فارسی میانه مانوی، ادبیات فارسی میانه مزدایی، علوم. در فصل «هنرها» نویسنده معتقد است که هنر ایرانی پیش از اسلام گزینشی و به‌گرا بود و کلاً در خدمت پادشاه و خانواده او قرار داشت. در طی چند هزار سال

در فصل «سازمان سیاسی و اجتماعی» گفته می‌شود که شاه، که خانواده او و اشرافیت گرداگردش را گرفته‌اند، مرکز مطلق اقتدار مدنی و قدرت قضایی و نظامی است. پارسها، مادها و اشکانیان، هر سلسله به نوبه خود، و در مدتی معین، موضعی ممتاز در میان ملتهای امپراتوری کسب می‌کنند. در این فصل و ضمن چند مبحث، طبقات اجتماعی، تشکیلات و نهادهای سیاسی و اداری، حقوق و قضا، دارایی و مالیات و خراج، و بالأخره سپاه مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

در فصل «زندگی اقتصادی» گفته می‌شود که اقتصاد کشور مبتنی بر کشاورزی بود که از دوره اشکانیان با گسترش و افزایش تجارت بین‌المللی ترانزیت تکمیل شد، و در دوره ساسانیان گسترش صنعت پارچه‌بافی بر آن افزوده شد. این امر به گسترش شهرنشینی انجامید، و سرانجام اینکه پول و سکه از صورت ابزار اعتقادی به شکل وسیله اقتصادی درآمد. در این فصل از چند مبحث مشخص بحث می‌شود: کشاورزی، صنعت و پیشه‌وری، تجارت، اوزان و مقادیر، پول، دستمزد و مواجب.

آنچه تا اینجا گفته شد به نوعی «کلیات» به حساب می‌آید. از این پس بخش مستقلی به «ایرانیان» اختصاص دارد، که متشکل از شش فصل متمایز است: فضا و زمان، ادیان، ادبیات و علوم، هنرها، اوقات فراغت و سرگرمیها، زندگی خصوصی.

در آغاز این بخش، در فصل «فضا و زمان»، گفته شده است که «اسطوره تقسیم عالم به هفت کشور/ اقلیم، که سرزمین ایرانیان در کانون آن جای دارد، تصویری را که ایرانیان از دیرباز تا برآمدن اسلام از زمین داشتند، تعیین می‌کرد. تقویم قمری که از بابلیان به ارث رسیده بود، و تقویم خورشیدی زرتشتی زندگی اجتماعی و دینی مردم را تنظیم می‌کردند». در این فصل چند مبحث جدا از هم بحث شده‌اند: تقسیم‌بندی جغرافیایی زمین، اندازه‌گیری زمان و تعیین تقاویم، نظام تاریخگذاری، روزهای جشنهای ایرانی، آیین زندگی گذرا و مراحل آن.

نویسنده در فصل «ادیان» بر این عقیده است که «در محیط و حال و هوای اغماض عملی و حتی حمایت فعال شهriاران ایران در همه دوره پیش از اسلام از اقلیتهای دینی، مزداپرستی ایرانی جایگاهی خاص در جامعه داشت و هر روز آشکارتر می‌شد و برتری می‌یافت».

ماهتاب شام شرق: گزاره و گزینه اندیشه‌شناسی اقبال، محمدحسین ساکت، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۷۰۹+۷ ص، ۱۳۸۵ش.



علامه محمد اقبال لاهوری با اینکه در خانواده‌ای پنجابی و اردوزبان به دنیا آمده بود و با اینکه قاعدتاً زبان دوم مردم آن سامان با حضور مستمر انگلیس، همان زبان انگلیسی می‌بود و با اینکه در ربع آخر قرن نوزدهم بنا بود که گلوی زبان فارسی و ادبیات ایرانی را پیش پای چکمه‌پوشان بریتانیایی وادرنند تا ادب فرنگی جای آن را بگیرد و در همان حال به زندگی هشتصدسالهٔ واژگان فارسی در هند پایان داده شود، و با اینکه اقبال خود فارسی حرف نمی‌زد و فارسی نمی‌دانست و نمی‌نوشت و مخاطب فارسی فهمی در برابر نداشت، بی‌گمان همچون رگهٔ درخشانی از نور، ظلمات لایه‌به‌لایهٔ عصر مهجوری زبان فارسی را با تلاش و بردباری شکافت تا در آفاق فکری و ادبی زمان و زبان طلوعی روشنگر را نوید دهد. اقبال بدین‌گونه مجدّد زبان و ادب فارسی محسوب است برای قرن بیستم و در عرصهٔ پهناور شبه‌قاره.

راستی را باید چه انتظاری از اقبال می‌داشتیم که او آن را برنیاورده است؟ به نظر من او بوتۀ خودروی دلبستگی‌های خود را به بوستانی چهارفصل بدل کرد که حتی در میان اهل زبان سامان‌دادن گلشانی از آن دست، دشوار و دور می‌نمود. به نظر می‌رسد پاسداشت حرمت اقبال که توانسته بود به ادامهٔ حیات زبان فارسی در شبه‌قاره کمک کند و در عین حال توانسته بود، با شوقی شایان و شورانگیز، پا به مرزهای پهناور ادب فارسی

نقش‌برجسته‌های صخره‌ای وسیلهٔ ممتاز بیان بودند. برعکس، هنر ساسانی شدیداً بر هنر اعصار بعد، در میان همسایگان غربی و شرقی ایران تأثیر گذاشته است. این فصل در چند مبحث بررسی شده است: معماری و یادمانها، پیکرتراشی و نقش‌برجسته‌کاری، هنرهای تزئینی، موسیقی و رقص.

سپس فصل «اوقات فراغت و سرگرمیها» می‌آید که می‌گوید: تقریباً فقط «شاهنشاه خود را سرگرم می‌کند و به تفریح می‌پردازد». در واقع، تفریح و سرگرمی و چیزهای جالب اختصاص به شاه و طبقهٔ اشراف داشت. این سرگرمیها عبارت بودند از: بازیهای رایج در جمع، سوارکاری، تیراندازی و زوبین ایرانی، شکار و زمین‌بازی، سفر، سفرهٔ شاهانه و جشن و ضیافت اشرافی.

سرانجام به «زندگی خصوصی» می‌رسیم که آخرین فصل کتاب است و ضمن آن گفته می‌شود که «فرد در پس تعهدات خود نسبت به خانواده و نسبت به حکومت نادیده می‌نماید». در اینجا با چند مبحث مشخص آشنا می‌شویم: نامه‌های ایرانی، خانه و سکونتگاه، آموزش، آداب درباری و مراسم حضوریی در پیشگاه شاه، زن و خانواده، جنسیت، پوشاک و زیور آلات.

بخش «پیوستها» شامل چند مبحث است: ارجاعات کتابشناختی، فهرست عمومی، فهرست نامه‌های کسان و خدایان، فهرست جغرافیایی، نقشه، تصویر، جدول و نمودار، عبارات چکیده و گزیده.

آنچه نوشته شد در معرفی این کتاب جالب است، که در واقع تاکنون کتابی دربارهٔ ایران باستان به زبانهای اروپایی، به این شکل و با این تقسیم‌بندی و عرضهٔ اطلاعات دسته‌بندی شده، نوشته نشده است (و به طوری که شنیده‌ام ترجمهٔ فارسی آن به‌زودی به وسیلهٔ سازمان میراث فرهنگی چاپ و منتشر خواهد شد). البته نقد محتوای کتاب و پاره‌ای از آرای تازهٔ نویسندهٔ آن موضوعی است که در فرصتی دیگر نگاشته و ارائه خواهد شد.

ع. روحبخشان



بگذارد و در شمار یکی از شاعران بزرگ فارسی درآید، بر ما فرض و بایسته است.

اما کتاب. من حقا سزاوار نمی‌دانستم که تلاشهای نفس‌گیر استاد ساکت را به عنوان گزارشگر، پژوهشگر، نویسنده و مترجم و از سویی نام اقبال را به عنوان موضوع گزارش و پژوهش زیر سایه خردگی‌های ویرایشی و نگارشی کم‌فروغ نشان دهم، اما صرفاً از این بابت که نمودن آنها را برای کارها بعدی مؤلف و ناشر سودمند می‌پندارم، مجموعه یادداشتهای خود را در سه بخش غلط‌های چاپی، سهل‌انگاری‌های ویرایشی و لغزش‌های ادبی از نظر خواهم گذرانند، هرچند با تکیه بر این نکته‌ها خود را در شمار بی‌هنرانی جای خواهم داد که از کل رموز نقد، تنها نظر به عیب‌کردن را آموخته‌اند!

الف. غلط‌های چاپی

در اینجا فقط چند نمونه ارائه شده است. در چند نمونه هم که در غلط‌بودن تردید نداشته‌ام؛ اما شکل درست را نتوانسته‌ام بیابم، فقط وجه غلط را نموده‌ام. نمونه‌ها: نشیند (چهارده، درست: نشیند)، اقبال‌شناسان و ایرانی (شانزده، درست: اقبال‌شناسان ایرانی)، در انگلستان قرن دوم ۱۹ (۲۹، درست: ؟)، غیور (۶۸، درست: ؟)، فکرشان رید (۶۹، درست: ؟)، رخت (۷۴، درست: رخت)، برهم‌ها (۶۲۴، درست: برهم‌ها)، رومی و عوفی (۶۶۰، درست: ظ: عرفی)، اکتبر گذشت (۶۷۰، درست: اکتبر گذشته)، ضمناً در صفحه ۶۴۱ سطر سوم از آخر زاید است.

ب. ویرایش

این بخش را از جهات گوناگون بررسی خواهیم کرد:
۱. بسیاری و واقعاً بسیاری از جمله‌ها و عبارتها درهم و بی‌ترتیب و آشفته به حال خود رها شده‌اند. این جمله‌ها را بازنویسی می‌کنم تا هر کسی از ظن خود برداشتی داشته باشد.

– اقبال گفت پس احزاب واقعی مایه‌ی کشمکش کنونی در هند انگلستان و هند نیست ولی جامعه‌ی اکثریت و اقلیت هند است که در پذیرش اصل مردم‌سالاری غربی تا تغییر شایسته برای مناسب‌سازی شرایط واقعی زندگی در هند انجام بگیرد ناتوان خواهد بود. (۳۱۶).

– شگفتا که بهار در ۱۳۳۲ خ جهان را بدرود گفت و رویدادی که در ذهن عاشقانه فرهنگ و تمدن ایرانی بیش از اسلام و بی‌اعتنایی و حتا دشمنی آنان با سنت‌های اسلامی در آن کشور زبانه کشیده بود در هند که هیأت سه نفره‌ی استادان ایرانی به هنگام جنگ جهان دوم از شبه قاره دیدن می‌کردند پیش آمد (۳۳۳).

– صورتگر می‌گوید، یکی از ویژگی‌های اقبال برگرداندن راهیان گذشته به مهین خود پس از سده‌ها دوری بود. حسین خطیبی زبان اقبال را در نهایت فصاحت و رسایی است؛ و بیان می‌دارد جای بسی شگفتی است... (۳۴۶).

– این است که توانسته است بر پایه‌ی همه‌ی شناخت‌هایی که به برکت فرهنگ غنی جدید و قدیم دارد – یعنی اسلام داده است – بسازد (۳۴۹).

– دوره‌ی سوم زندگی اقبال، او را پیش ما به عنوان یک مؤسسه آورده است (۴۰۲).

– اقبال یک مصلح و متفکر انقلابی اسلامی و در اسلام، [مانته] نه مارتین لوتی است در مسیحیت! (۳۴۹).

– سید عابد علی عابد ریشه‌های این نوع شعر را به شعر اقبال تصویر طبیعت این قدر تأثیر نمی‌کند که شعر به عنوان یک بیان واقع در اسلوبش مؤثر است (۴۰۰).

۲. در مقوله قطع و وصل یا پیوسته و گسسته‌نویسی واژه‌ها و ترکیبها آیین کار رعایت نشده است، یعنی که در بسیاری از موارد که باید از قاعده جلدانویسی پیروی می‌شد به پیوسته‌نویسی روی آورده‌اند مانند: آنهم (۲۱ و ۳۵۵)، روبرو (۲۹)، بشمار (۱۷۳)، اینکار (۱۷۵)، روانشناسی (۶۱۹)، ذینفع (۶۶۲)، آنرا (۵۹۶) و بایران (۵۹۶). در مقابل، بسیاری از مواردی که اصولاً و حسب قواعد می‌بایست پیوسته نگارش می‌یافت، متصل نوشته‌اند از جمله نگاه کنید به این نمونه‌ها: ماه‌ها، سال‌ها، (۵۵) پیام‌ها، کتاب‌ها (ص هجده)، به روشنی، به خوبی، به ویژه، یک دیگر، به زودی، یک باره، وام‌دار، در بسیاری از صفحات از جمله (به ترتیب صص ۳۶۲، ۷۶، ۲۰، ۸۰، ۳۶ و ۵۸۹).

۳. واژه‌ها و ترکیب‌های غلط نیز به متن راه یافته است که چند نمونه را نشان می‌دهیم: معاصرین، محققین،

مسلمین، اکثرًا، بر علیه، آنچه که، نظرات، جهیزیه (به) ترتیب در صص ۱۴۵، ۱۶۰، ۶۶۹، ۵۱، ۴۰۱، ۳۰، ۴۴ و ۶۴۲.

۴. در بسیاری از جمله‌ها و عبارتها از وجه وصفی به گونه نادرست استفاده شده است یعنی که بدون بهره‌گیری از افعال معین آن وجه را فعل کامل به حساب آورده‌اند مثلاً به سلک تحریر کشیده (۲۴)، نمی‌توانسته (۲۸)، جذاب بوده (۵۱)، به وجود آورده (۱۰۸)، و نمونه‌های دیگر. همچنین گاه فعل اصلاً از جمله حذف شده است که توجیه دستوری ندارد. مثلاً «به زبانهای مختلف ترجمه و عاملی می‌شوند...» (۳۶). به استفاده غیرفصیح از افعال هم می‌توان در همین فقره اشاره‌ی داشت؛ مثلاً استفاده از مشتقات مصدر گردیدند، به جای شدن، و نمودن به جای کردن. نمونه را نگاه کنید به «پیروز گردند» (۵۶۱) و «تحسین نماید» (۲۰) و «تشکر می‌نماید» (۲۰). و نیز استفاده نادرست از واژه «انجام» در معنایی فعلی و می‌دانیم که اگر از این کلمه به همین صورت و بدون کامل کردن آن به وسیله مصادر «دادن» و «گرفتن» و «یافتن» استفاده شود البته که توجیه ادبی ندارد زیرا که انجام به معنای نهایت کار و پایان و فرجام است پس عبارتهایی از این دست نمی‌تواند درست باشد: می‌ترسم که خواستار انجام این قضیه توسط شما شوم (۶۲۰) یا «چه کسی انجام این دفاع را از او خواسته است» (۶۲۲) یا «انجام آن تا چه میزان امکان‌پذیر است» (۶۳۹).

۵. گیریم که پذیرفته باشند استعمال دلخواهی باید و بایست و می‌باید و می‌بایست را و گفته باشند که می‌توان جای این گونه‌ها را با هم عوض کرد اما باری به هر جهت در یک اثر ادبی - تحقیقی، استعمال غلط آنها قابل دفاع نیست؛ مثلاً «بایستی بخواهد» (۳۱۵)، «می‌بایست به یاد بسپرند» (۳۳۵)، «او چگونه می‌بایست بداند» (۳۸۸)، «بایستی در پی روشی باشند» (۵۷۰)، و بسیاری نمونه‌های دیگر (۴۵۵ و ۶۱۸).

۶. به کار بردن یا نبردن همزه در واژه‌ها و شیوه نگارش الف مقصور و تنوین‌گذاری نیز همواره بخشی از دغدغه‌های نگارش بوده است و تقریباً بیشتر صاحبان نظر پذیرفته‌اند که با این هر سه نشانه مربوط به زبان عربی چگونه باید کنار آمد. در صفحات کتاب دیده می‌شود که در باب تنوین و همزه و الف مقصور ویرایش

درستی به کار نرفته است؛ مثلاً حتی در کنار مزکی قرار گرفته (۲۵۹) ارایه و ارائه به هر دو صورت دیده می‌شود (۱۷، ۴۴ و ۱۵۶) و ارتقا، اعضا، اعطا بدون همزه در کنار اولیاء، انبیاء و ضیاء با همزه قرار دارند (۵۲، ۶۷، ۱۹۲، ۶۱۰، ۶۵ و ۵۴) و گاه به هر دو صورت دیده می‌شود که البته نشانه مسامحه در ویرایش است و بیفزایید بر اینها نگارش نادرست تنوین را بر پایه الف در صراحتاً و نسبتاً (۱۸) و استثنائاً در (۲۷) و نهایتاً و نتیجتاً (۳۰). اضافه می‌نماید در نگارش کلمه است نیز به قاعده‌ها بی‌توجهی شده است: اینجا است (۱۹۹) داراست (۴۱). گفتگو است (۶۵۱) از این رو است (۱۹۹).

۷. از لحاظ سجاوندی و نقطه‌گذاری و صفحه‌آرایی و رعایت توازن و تناسب در تیتراها نیز متن کتاب با هرج و مرج همراه است: مثلاً کلمه «مادرید» را دو تکه کرده‌اند تا یکی در انتهای سطر بماند و آن دیگری به آغاز سطر بعد برود (۳۲۰) و نیز ترکیب «فارسی‌سرا» به همین سرنوشت دچار شده است (۲۳۲) و در بیشتر جاها گیومه باز نشده اما بسته شده است و نشانه ویرگول در پس و پیش واژه سرگردان می‌نماید.

۸. گفته‌اند که عدد چون از چپ به راست نوشته می‌شود افزایش آن هم باید به همین گونه از چپ به راست صورت گیرد در کتاب این قاعده مورد بی‌تفاوتی قرار گرفته است:

[۲۵۳ - ۲۶۵] معتمد [۲۵۶ - ۲۷۹] و معتضد [۲۷۹ - ۲۸۹] [۲۲۸].

۹. تقریباً نوعی توافق عمومی است بر این که صورت طای مؤلف از واژه‌های غیرعربی بکلی رخت بر بندد، اما در متن کتاب یا این توافق، نادیده گرفته شده است مانند طوسی به جای توسی (۲۳۹) یا به هر دو صورت آمده است مانند افلاتون و افلاطون (۴۲۲ و ۴۲۴).

۱۰. در انطباق فعل با فاعل بسته به اینکه فاعل حقیقی باشد یا مجازی و فاعل شخص باشد یا نباشد معمولاً دقت‌هایی صورت می‌گیرد که در کتاب جای آن خالی است: همه‌ی امور مرتب شده باشند (۶۱۵)، هرچند مواردی هستند (۶۴۸)، خواسته‌های دیگر هم هستند (۶۴۸)، این قوانین قابل اجرا نیستند (۴۲۹).

و گاه متوازن کردن فاعل و فعل را سهل‌انگارانه از یاد برده‌اند:



«و کسی را که بیش از ۱۴۰۰ سال است پرچمداران یکتایی خدایی اند از یاد برده است» (۳۰۲).

در این بخش البته نکات ریز دیگری هم دیده می‌شود که به مجال دیگری نیاز است، اما با اکتفا به همین چند مورد هم می‌توان به این باور رسید که خلأ ویراستاری نکته‌بین در کل اثر محسوس است.

ج. لغزشهای ادبی

منظور از لغزشهای ادبی بیشتر نکته‌هایی است که دامنگیر شخص نویسنده و مولف است، اگرچه ویراستار هم بتواند در رفع و رجوع آن سهمی داشته باشد. نویسنده با درافتادن به سرایش این گونه خطاها و خبطها نمی‌تواند هیچ‌کس دیگری جز خود را ملامت کند. در این میان اگر ویراستار پرده‌پوشانه بتواند عیب کار را برطرف سازد چه بهتر، اگر نه، نویسنده باید حتماً تیرهای ملامت را پذیرا باشد.

در این بخش به نکته‌هایی اشاره خواهیم کرد که اگر هم در بخش ویرایش از نمونه‌های آن سخن رفته است، لیکن در اینجا نیز قابل طرح می‌نماید؛ چرا که برخی از عیبه‌ها و کاستیها را اگر ویراستار وانهاده باشد طبعاً روی دست نویسنده و صاحب اثر می‌ماند. مثلاً ترکیبهای نادرست شرکت نمودن، مطرح نمودن، سبب گردیدن، مرتفع شدن، تحسین نمودن، اعلام نمودن، لبریز گردانیدن، آفتاب‌زده گردیدن و روشن نمودن که در صفحات ۱۰، ۱۷، ۲۰، ۲۲ و ۶۲۸ از چشم ویراستار دور مانده است نشان‌دهنده آن است که نویسنده خود متوجه عیب کار نبوده است و بدین‌گونه می‌توان تقصیر را نخست متوجه نویسنده دانست و آنگاه متوجه ویرایشگر. در این میان البته برخی از کج‌سلیقگیها و ابداعات هم هست که به نظر می‌رسد نتوان آنها را به حساب هیچ‌کس دیگری گذاشت الا شخص پدیدآورنده و ما به چند نکته در این خصوص اشاره خواهیم کرد:

۱. رایزنی یعنی نظر خواستن و مشورت کردن و جویای فکر و تدبیر دیگری شدن و طبعاً رایزن یعنی کسی که از دیگران نظر می‌خواهد یا توسعاً کسی که دیگران نظر او را جویا می‌شوند. غالباً کلمه فارسی رای با مصدر زدن همراه است و مفهوم اصلی خود را از همین ماده زدن تأمین می‌کند و مثلاً نباید در این مفهوم به فعل

دادن نیاز داشته باشد مگر که منحرف از این مقصود به مصادر دیگری روی آوریم همچون خواستن و جستن و امثالهم. در متن کتاب دو جمله آمده است به این صورتها: «در مسائل سیاسی رایزنی می‌داد» (۳۱۸) و «در شناخت تحصیلات عالی رایزنی دهند» (۳۲۲). می‌خواهم بگویم که نمی‌توان برای رای هم از زدن و هم از دادن در یک ترکیب سود جست. به نظر می‌رسد که نویسنده برای رسیدن به این ترکیب غلط، نخست مشورت را به رایزنی بدل کرده است و آن گاه به برساختن مصدر کذایی روی آورده است.

۲. بهره‌بردن از ترکیب «دانشمندان شخصی»! اگر چه در مقابل مثلاً دانشمندان روحانی باشد، خالی از عوامانگی نیست چه بیشتر اواسط‌الناس هستند که در تشخیص طبقات به ساده‌ترین معیار روی می‌آورند از جمله شخصی در مقابل نظامی. اما واقعاً دانشمند شخصی یعنی چه جور دانشمندی؟ (نک: صفحه شانزده).

۳. از ترکیب اندیشه‌مند و اندیشمند تقریباً در تمام مقاله‌ها استفاده شده است (هفده، ۵، ۹، ۱۳، ۱۷ و...). اما من هنوز هم بر این باورم که در ترکیب دو بخشی اندیشمند نوعی نگرانی و اضطراب و چاره‌گری وجود دارد که با صرف تفکر فرق دارد. البته این دیگر به ماهتاب شام شرق خیلی مربوط نیست، چرا که کاربردی همگانی یافته است و سر از لغتنامه‌ها درآورده است.

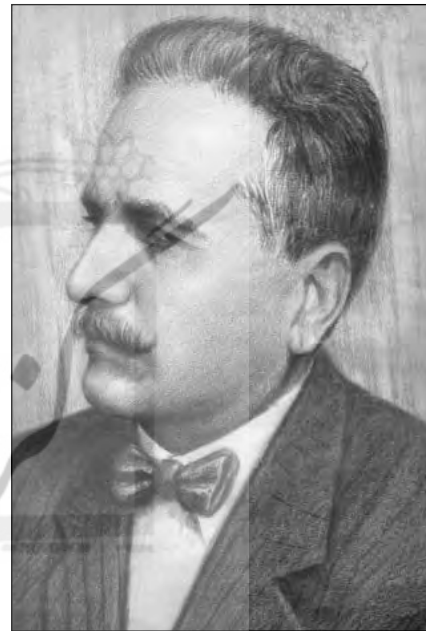
۴. دور نیست که کسی «گزیده‌یی از برگزیده‌ها» ترتیب دهد اما فکر نمی‌کنم که در این جمله «برگزیده‌یی... ترجمه‌هایی است که گزیده شده است» (هجده) همان منظور تعقیب می‌شده است. ظاهراً باید آن را صرف تسامح در جمله‌بندی به حساب آورد.

۵. استفاده از عبارت «یک متفکر» و «یک شاعر» و «یک فرخندگی» به وضوح خبر از گرت‌برداری می‌دهد و نویسنده نمی‌باید که به این فریبها روی خوش نشان دهد (۱۱ و ۱۳).

۶. از ترکیب بدیع «اندیشه‌های ترانگیز» (۲۲) چیزی سر در نیاوردم. گیرم که با خشک و تر هم بتوان همان معامله را کرد که با شور و طرب کرده‌اند اصلاً «ترانگیز» ترکیب دلپذیری هم ندارد.

۷. به این جمله‌ها و عبارتها نگاه کنید: «هر کس بازگشت به خود بکند» (۳۰)، «هرکس نگاه به شهرها

کند» (۳۱)، «تعقیب‌هایی که می‌تواند به تروریست بکشد» (۳۲)، «کیوتری که بیجان و شتابان در پرواز است» (۳۳)، «با حرکت در راه آن هدفها حرکت می‌کند» (۱۴۲)، «به مبلغ هر کدام سه روپیه» (۲۹۶)، «این همایش به دست دست‌اندرکاران حسینیۀ ارشاد...» (۲۴۹)، «به هنگام سه سال ماندن در اروپا» (۲۹۷)، «این خاطره را از زبان... شنیدنی است» (۲۹۷)، «هر بامدادان که از... می‌گذرم» (۴۹۶)، «مسأله افغانستان کم کم دارد مرتفع! می‌شود» (۶۲۸)، «همین گونه چگونه می‌تواند... آن را به دست آورد» (۵۹۰)، و «شریعی یکی از پیروان و پشتیبان بزرگ اقبال است» (۳۴۹). آیا این جمله‌ها خبر از گونه‌یی بی‌مبالاتی در نگارش و دریافت‌های ناصواب از کاربرد واژه و ترکیبها نمی‌دهد؟ چه کسی ویزای ورود آنها را به کتاب امضا کرده است؟



۸. به این عبارت هم نگاه کنید: «دیری نپایید که هگل از چشم و چراغ اقبال افتاد» (۴۷۲). تردیدی نیست که ترکیب چشم و چراغ خوش‌آهنگ و زیباست اما چگونه می‌توان از چراغ افتاد؟!
۹. تابع اضافات همیشه در شمار عیوب کلام قرار داشته است و در اصطلاح از عیب‌هایی است که کهنه شده است، اما متأسفانه دیده می‌شود که هنوز از آثار عصر

جدید دست برداشته است: «پایه‌گذار اصلی فکری این جنبش» (۱۴)، «شماره‌ی ویژه‌ی مجله‌ی سه ماهه‌ی تحصیلی‌اش را...» (۳۴۰).

۱۰. بسیار دیده‌ایم که می‌نویسند: «در سالهای پایانی قرن بیستم» یا «در سالهای آغازین جنگ جهانی»، اما ندیده بودیم که در جایی نوشته باشند: «در سالهای پایانی ۱۹۷۱ یا در سالهای آغازین ۱۹۲۴» (۳۸۰ و ۳۸۱). راستی را این سالها به نظر شما چه سالهایی می‌تواند باشد؟!
۱۱. در صفحه ۵۷۲ کتاب آمده است: «اقبال در نامه‌ای به محمداکبر منیر به روشنی دریافت که اگر امتهای اسلامی با هم یگانه شوند رهایی خواهند یافت.» به نظر می‌رسد عیب کار را خود دریافتی باشید، پس هیچ نیازی به توضیح دیده نمی‌شود.

۱۲. در صفحه ۵۵۸ نوشته شده است: «از اینرو نغمه‌ای می‌خواهد که تندر باشد و جنون‌پرور» و شاهد را به نقل ابیاتی از اقبال می‌پردازد:

«نغمه باید تندرو مانند سیل

تا برد از دل غمان را خیل خیل

نغمه می‌باید جنون‌پرورده‌ای

آتشی در خون دل حل کرده‌ای

ملاحظه می‌فرمایید که شاعر نغمه را تندرو می‌خواهد که مانند سیل غم را از دل ببرد و خاصیت سیل، بردن و فروشدن است اما نویسنده، ترکیب را تندر و مانند سیل برداشت کرده است که کلی از مرحله پرت می‌نماید. از دیگر سوی اقبال نغمه‌ای را می‌طلبد که پرورده جنون باشد نه که خود جنون‌پرور باشد باز هم دریافت نویسنده را از متن مثنوی نادرست می‌یابیم.

۱۳. و سرانجام من از ترکیبهای «گردایه»، «عیش و نوش پروری» و «اندیشه‌مندورزی» چیزی سر در نیاوردم. شاید توضیح بعدی حضرت استاد ساکت بتواند سرگشتگان وادی حیرت را دست گیرد.
البته در کاری چنین سترگ، لغزشهایی نه چندان بزرگ گریزناپذیر است و بسیاری از آنها مربوط به سخنرانان و دیگر نویسندگان است تا خود استاد ساکت که کوششهایش مأجور و ماندنی است.

محمدرضا خسروی

سرمدیر پیشین مجله حقوقی دادگستری و وکیل دادگستری



عبدالحسین نوایی

ظفرنامه شرف‌الدین علی یزدی یکی از بهترین و قدیم‌ترین منابع تاریخ عصر تیموری است که هم از لحاظ مدلول و منطوق مستحکم و استوار و پشتوانه‌دار است هم از لحاظ لفظ و زیبایی کلام آمیخته به آیات قرآنی و احادیث نبوی و کلمات بزرگان و اشعار گویندگان مختلف.

موضوع کتاب طلوع دولت تیموری است از نخستین مراحل که تیمور به تزویر و دروغ و غدو کمر و قساوت و چاپلوسی و ریا کار خود را شروع کرد تا آنجا که با قدرت و سیطره تمام بر قسمت عظیمی از جهان روزگار خویش از امیر تاهلی و از مسکو تا خلیج فارس مسلط شد و از قتل و غارت فروگذار نکرد و سرانجام درصدد لشکرکشی به چین بود که بر اثر سرما و برف شدید در اترار متوقف شد و در انتظار بهتر شدن هوا و فرونشستن سورت برف، دست به دامن شراب شد و چون طرفی نبست به پای صحبت «عرق» نشست و چندان خورد که دیگر برنخواست و مسلماً این بزرگترین خدمتی بود که عرق به جامعه انسانی کرده: عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگوی! بنابراین در ظفرنامه یزدی حوادث تاریخی از تولد تیمور در ۷۳۶ در شهر کش شروع شده و با مرگ او در شعبان سال ۸۰۷ در اترار پایان پذیرفته و البته حوادث ناشی از مرگ تیمور در بین شاهزادگان و سپاه تا فتح سمرقند نیز در کتاب آمده است.

مؤلف کتاب، شرف‌الدین علی یزدی است که به شهادت کتبی چون حلال مطرز و شرح قصیده برده و کنه المراد از بزرگان ادبای روزگار بوده کتاب را به اصرار و خواست شاهزاده ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا — که خود مردی شاعر و در فن خط از استادان زمان خویش بوده — به رشته تحریر درآورده و در سال ۸۲۸، آن را به پایان برده و ماده تاریخ کتاب را «صنف فی شیراز» یافته. شرف‌الدین علی ظاهراً در طول عمر خویش همواره مورد عنایت شاهزادگان تیموری بوده و چنانکه در نیمه دوم قرن نهم، هنگامی که یادگار محمد سلطان پسر بایسنغر در ایران مرکزی یعنی اصفهان و یزد و مضافات سلطنتی به شکوه داشته در کنار یادگار محمد سلطان بوده و او را به حکومتی مستقل — نه به صورت حاکمی از جانب شاهرخ — تشویق می‌کرده و بدو می‌خوانده که

چرخ است پیر و اختر بخت تو نوجوان

آن به که پیر نوبت خود با جوان دهد

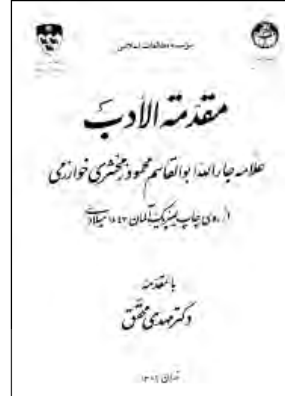
تا جایی که شاهرخ بنا بر اصرار گوهرشاد، پیرانه سر به سرکوب نوه خویش آمد و یادگار محمد سلطان گریخت و اطرافیان و مصاحبان او دستگیر شدند و حتی عده‌ای از سادات گلستانه و شهشهان در نزدیک دروازه ری بر دار شدند و از آن میان شرف‌الدین علی یزدی به شفاعت عبداللطیف، نوه دیگر شاهرخ، از آن مهلکه رهایی یافت. نثر کتاب بسیار دلکش و پخته و استادانه است و چنانکه گذشت آمیخته با اشعار و احادیث آیات کلام‌الله مجید، چنانکه در آن نه از اطناب ممل اثری می‌توان یافت نه از ایجاز مخل. هر مطلبی به‌خوبی بیان شده و جای ابهامی نمانده و عبارات هرچند که بیش از معانی است ولی دل‌آویز و دلپسند است و خواننده هرگز احساس کسالت از خواندن آن نمی‌کند. خاصه آن‌که به تناسب اشعار خوبی هم چاشنی تاریخ شده که بر لطف و حلاوت کتاب می‌افزاید.

این کتاب سالیان قبل در هند و در شهر کلکته چاپ شده و بعدها مؤسسه محترم امیرکبیر به وسیله مرحوم محمد عباسی بر اساس چاپ هند و نسخه‌ای که ظاهراً خود مصحح یا ناشر داشته، در سال ۱۳۳۶ش چاپ کرده بدون هیچ‌گونه توضیحی در مسائل تاریخی و جغرافیایی و اعلام و تنها با ارائه موارد نادری از مقایسه نسخ و نسخه‌پدل‌ها که معلوم است نسخه چاپ هند نسخه اصلی قرار نگرفته و نسخه اصلی همان نسخه‌ای بوده که تعلق به ناشر یا مصحح داشته و اینک با توجه به این که ظفرنامه یکی از امهات کتب تاریخی راجع به تیمور است و با عنایت به این‌که از چاپ امیرکبیر تاکنون بیش از چهل و چند سال گذشته و با در نظر گرفتن این‌که چاپ امیرکبیر هم فاقد هرگونه توضیحات لازم و فهارس متناسب می‌باشد، به نظر من وقت آن رسیده که چاپ خوب و جامعی با فهارس اعلام و اماکن و فرق و قبایل از این کتاب به عمل آید خاصه که اورونبایف دانشمند اوزبکستان در چند سال اخیر چاپ عکسی (فاکسی‌میل) بسیار خوبی از یک نسخه نفیس و خاصه ظفرنامه در تاشکند به دست داده‌اند که بسیار مغتنم است و البته نسخ دیگری هم از ظفرنامه می‌توان عنداللزوم فراهم آورد.

۱. یادداشتی چاپ نشده از زنده‌یاد دکتر عبدالحسین نوایی، که به لطف آقای سعید میرمحمد صادق در اختیار گزارش میراث قرار گرفته است.



مقدمه‌الادب (از روی چاپ لپیژیک ۱۸۴۳ میلادی)،
جارالله زمخشری، با مقدمه مهدی محقق، تهران،
مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل و دانشگاه
تهران، ۱۳۸۶ش.



علامه جارالله ابوالقاسم محمودبن عمر بن محمد خوارزمی
زمخشری (۴۶۷-۵۳۸ق) از نوایغ کم‌نظیر زمان خویش
به خصوص در زمینه‌های گوناگون زبان و ادب عربی به
شمار می‌آید.

تألیفات درخشانی از وی در تفسیر، حدیث، امثال
عرب، عروض و... به جای مانده که هر کدام در نوع
خود کم‌نظیر یا بی‌نظیر است. اما این عالم بزرگ، چندین
تألیف در زمینه علم لغت نیز دارد که یک نمونه آن
فرهنگ عربی به عربی اساس البلاغة است. نمونه دیگر،
فرهنگ عربی به فارسی مقدمه‌الادب است که گنجینه‌ای
بسیار ارزشمند برای زبان فارسی است.

زمخشری این اثر را در پنج «قسم» به شرح ذیل تنظیم
کرده است:

۱. نام‌ها (الاسماء) ۲. فعل‌ها (الافعال) ۳. حرف‌ها
(الحروف) ۴. گردانیدن نام‌ها (صرف الاسماء) ۵.
گردانیدن فعل‌ها (صرف الافعال)؛ و چنانکه می‌بینیم،
برخلاف برخی فرهنگ‌های کهن که فقط به «اسم» یا
«فعل» اختصاص یافته‌اند، در این فرهنگ به هر سه قسم
کلمه پرداخته شده است (نیز نک: فرهنگ‌نامه‌های عربی به
فارسی، علینقی منزوی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۷ش،
صص ۴۰-۴۷).

از متن مقدمه‌الادب تحریری به زبان خوارزمی نیز
موجود می‌باشد که احتمال داده شده از خود زمخشری
باشد. نسخه منحصر بفرد کهنی از آن را دانشمند ترک،
زکی ویلیدی طوغان، یافته و به دلیل ناخوانایی نسخه، آن

را به سال ۱۹۵۱م به صورت نسخه‌برگردان (فاکسیمیله)
منتشر کرده است. در این تحریر، در برابر واژگان عربی،
معادل آن‌ها به زبان خوارزمی (که آمیختگی‌هایی با ترکی
نیز داشته) ضبط شده است و از این دیدگاه، یکی از منابع
کم‌نظیر در بررسی این زبان (به عنوان یکی از زبان‌های
ایرانی) محسوب می‌شود و متأسفانه در ایران توجه
چندانی بدان مبذول نشده است.

در برخی نسخه‌های قدیمی مقدمه‌الادب برابرنهاده‌هایی
به زبان ترکی نیز دیده می‌شود. حتی در برخی نسخه‌ها،
معادل‌های فارسی و ترکی هر دو در کنار یکدیگر قرار
گرفته است. یک ترجمه نسبتاً متأخر نیز به زبان ترکی
از آن به دست است که به قول صاحب کشف‌الظنون،
توسط ملا احمدبن خیرالدین الکوز الحصارى مشهور
به خواجه اسحاق افندی (م ۱۱۲۰ق) تدوین شده
است. در این ترجمه — که به «اقصى الارب فی ترجمه
مقدمه‌الادب» موسوم است — به جای واژه‌های فارسی،
برابرنهاده‌های ترکی قرار گرفته است. نظر به اهمیت
تحریر فارسی مقدمه‌الادب، تاکنون شاهد دو چاپ از آن
بوده‌ایم. نخستین چاپ در سال ۱۸۴۳م به کوشش ی.گ.
وتزشتاین (I.G.Wetzstein) در لپیژیک آلمان به انجام
رسیده است و چاپ مورد نظر ما (چاپ اخیر) از روی
آن نسخه‌برگردان شده است.

چاپ دیگری از آن نیز توسط سید محمدکاظم امام
(با این مشخصات: پیشرو ادب یا مقدمه‌الادب، تهران،
دانشگاه تهران، ج ۳، ۳-۱۳۴۲ش) منتشر شده است.
مصحح اخیرالذکر، چاپ لپیژیک را در اختیار داشته و
در مقدمه خود (ص ۳۲) به برخی لغزش‌ها و کاستی‌های
آن اشاره کرده است؛ اما چنانکه خود وی نیز اشاره کرده،
نسخه‌های این متن، دگرگونی‌های بسیاری در برابر
یکدیگر دارد و اکثر نسخه‌ها فاقد بخش‌بندی بوده و
لذا وی سعی کرده است تا متنی آراسته را به خواننده
ارائه کند و به واقع نیز چاپی سودمند و چشم‌نواز از کار
درآمده است که با توجه به امکانات چاپی آن روزگار،
قابل ستایش می‌نماید. یک ویژگی مهم نیز در آن چاپ
دیده می‌شود و آن اینکه فهرستی از واژگان، ترکیبات
و معادل‌های فارسی برای آن تهیه شده که برای ما
فارسی‌زبانان بسیار سودمند است.

با وجود همه محاسنی که در بالا بدان‌ها اشاره کردیم،



فارسی را به صورت مشکول ضبط کرده — که احتمالاً مطابق ضبط نسخه‌ها بوده است — و حروف فارسی (گچپژ) را مطابق نسخه‌های کهن به صورت (کجبز) آورده است.



مصصح، در پایان کتاب فهرستی از واژه‌ها و ترکیبات عربی متن را به همراه معادل آنها به زبان لاتینی آورده است که خود فرهنگ عربی — لاتینی مجزایی به شمار می‌آید و از این منظر نیز می‌تواند برای برخی پژوهندگان سودمند واقع شود.

با توجه به این موارد دکتر محقق تجدید چاپ این تصحیح را سودمند دانسته‌اند و این تشخیص کسی می‌باشد که در زبان عربی صاحب نظر است. ضمن اینکه دسترسی به چنین چاپی — که نسخه‌های آن نایاب می‌باشد — برای پژوهشگران این رشته بسیار دشوار بوده و اقدام به چاپ عکسی این موارد، باعث می‌شود تا منابع مهم پژوهشی، در اختیار پژوهشگران قرار گیرد.

لازم به یادآوری است که در مقدمه دکتر محقق (ص: یازده) سهوی بر قلم ایشان رفته و آن اینکه نوشته‌اند: «پروفیسور زکی ولیدی طوغان نسخه‌ای از ترجمه ترکی کتاب را که در استانبول موجود بوده، در سال ۱۹۵۱ به صورت عکسی چاپ کرده است. صاحب کشف‌الظنون این ترجمه را که به نام اقصی‌الارب فی شرح مقدمه‌الادب خوانده شده، به خواجه اسحق افندی متوفی ۱۱۲۰ هجری منسوب می‌دارد.»

نکته شایان ذکر دیگر اینکه هزینه چاپ این کتاب را آقای دکتر محمد موقتیان بر عهده گرفته‌اند؛ کاری که سزاوار ستایش فراوان است.

علی صفری آق‌قلعه

مشکلاتی هم در این چاپ دیده می‌شود. مهم‌ترین این مشکلات، تصرفاتی است که مصصح در ساختار اثر اعمال کرده است و در این میان، آسیب‌رسان‌تر از همه، دخالتی است که در شیوه تبویب متن داشته. خود وی در مقدمه کتاب (ج ۱، صص ۵۳-۵۴) در این باره می‌نویسد: «... نسخه‌های موجوده، اعم از خطی و غیره یا اصلاً مبوب نمی‌باشد و یا اینکه ابواب عنوان ندارد و به طور کلی ازین حیث همه نسخه‌ها درهم و برهم و پریشان و هیچکدام دارای نظم و ترتیبی نیست... از این رو پیش‌نویس که برای چاپ آمده شده بود، مدتی برای نوشتن عناوین، اسلوب نگارش لغات تازی، ترجمه‌های پارسی و جز اینها چندبار تغییر و تبدیل یافته...»

مشکل دیگر، عدم ارائه اختلافات نسخه‌ها — به‌خصوص برای واژه‌های فارسی — است. مصصح در کار خود با توجه به نسخه‌هایی که در دست داشته، یک مورد را — که صحیح می‌دانسته — در متن آورده و در نتیجه خواننده در نخواهد یافت که ساختار واژه‌ها در هر نسخه چگونه بوده است.

غیر از موارد فوق، برخی مشکلات دیگر در این چاپ موجود است که دکتر مهدی محقق در مقدمه خود بر چاپ اخیر، بدانه اشاره کرده‌اند. چاپ حاضر — چنانکه ذکر شد — نسخه برگردان متنی است که در حدود یکصد و شصت سال پیش به چاپ رسیده است. و تزیشتاین در کار خود از هفت نسخه خطی استفاده کرده و برای، هر کدام از هفت نسخه، شماره‌ای را اختصاص داده است. وی در ضبط واژگان بدین‌گونه عمل کرده که اگر واژه‌ای تنها در یک نسخه وجود داشته، آن را وارد متن کرده و بلافاصله شماره نسخه را پس از آن آورده است. وی این‌گونه واژه‌ها را مشکوک دانسته است. اما در موارد مشترک میان نسخه‌ها، آنها را بدون شماره آورده و بر این عقیده است که این موارد به ظن غالب از زمخشری می‌باشد. این شیوه باعث شده تا متن نهایی، تلفیقی از نسخه‌های مورد استفاده مصصح باشد؛ اگرچه می‌توان دریافت که هر واژه‌ای از کدام نسخه بر متن افزوده شده است.

تزیشتاین در کار خود به ضبط نسخه‌ها پای‌بند بوده و ساختار عمومی متن را نیز شبیه به نسخه‌های اثر تدوین کرده است. در این مورد حتی گاهی می‌بینیم که واژه‌های

کنوزالحکمة، شیخ احمد جام، پژوهش دکتر علی
فاضل، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات
فرهنگی، ۱۳۸۷ش.



... و سیصد تای کاغذ زیادت من تصنیف کرده‌ام
و هرگز بر هیچ استاد از آن ورقی نخواندم.

سراج‌الساثرین، نقل از: کارنامه احمد جام، ص ۱۱۶

شیخ الاسلام احمد جام نامقی (= ژنده‌پیل؛
۵۳۶-۴۴۰ق) از بزرگان مشایخ متصوفه در سده‌های
پنجم و ششم هجری است. نکته جالب توجه درباره وی
این است که او از شمار بزرگانی است که در آن روزگار
به فارسی‌نویسی رغبت داشته‌اند. خوشبختانه او را باید
از نویسندگان پرکار در این زمینه محسوب داشت که
نوشته‌هایش تا به روزگار ما رسیده و از این دیدگاه —
به خصوص — برای فارسی‌زبانان اهمیت بسیاری دارد.
خود وی در بخشی از کتابش به نام انس‌التائین (ص ۶۹)
می‌نویسد: «نه هر که تازی‌گوی باشد عالم باشد و نه
هرکه پارسی‌گوی باشد نادان باشد.»

وی از جمله مشایخ متشرع به شمار می‌آید و بر
خلاف برخی از شیوخ کنبی، چیزی فراتر از قرآن و
حدیث را در آموزه‌های خود معتبر نمی‌داند. این موضوع
را باید از مهم‌ترین عواملی دانست که مردم را — به
خصوص در آن روزگار و منطقه — ترغیب می‌کرد تا به
وی معتقد شوند.

شاید خیلی‌ها با نویسنده این سطور هم‌عقیده باشند که
ملایمت‌های اهل تصوف در برابر برخی سخت‌گیری‌های

گروه‌های دیگر — و به خصوص شیوه دربار محمود
غزنوی در سده پنجم — باعث شده است تا تصوف در
میان مردم آن روزگار خواستاران زیادی پیدا کند.

آنچه در مورد شیخ جام همیشه مطرح بوده این است
که وی سال‌های آغازین عمر را در خوشگذرانی صرف
کرده و در سنین بالای عمر، متوجه عوالمی فراتر از عالم
مادی شده است. به عبارتی وی در میانسالی «تائب»
شده است و با توجه به این موضوع است که «توبه»
در آموزه‌های وی جایگاه ویژه‌ای دارد؛ چنانکه یکی از
آثار او با عنوان انس‌التائین به همین موضوع اختصاص
دارد. نیز با عنایت به اینکه وی بخش مهمی از عمرش
را در زندگی عامیانه سپری کرده، زبان وی با زبان مردم
نزدیکی زیادی دارد و به همین دلیل است که گفتار
وی با اندیشه مردم سازگاری — و در نتیجه، گیرایی
— قابل توجهی داشته است. البته این گیرایی سخن وی
را می‌توان در میان بزرگان و دانشمندان آن روزگار نیز
پیگیری کرد. برای نمونه همین بس که اعجوبه‌ای چون
حکیم سنائی غزنوی قصیده‌ای در ستایش وی سروده
است (نک: دیوان سنائی، صص ۲۶۲-۲۶۸).

البته آنچه ذکر شد نباید مطلقاً به این معنی تعبیر شود
که وی شخصی بی‌سواد و عاری از فضل بوده است.
برعکس، آثار وی گواهی خوب است بر این موضوع که
وی تتبع فراوانی در قرآن، حدیث و علوم دینی داشته و
کم‌تر صفحه‌ای از آثار وی را می‌یابیم که به آیه‌ای کریمه
یا حدیثی و روایتی مزین نباشد. ترجمه‌های فارسی هم
که بلافاصله پس از هر عبارت عربی می‌آورد، نشانگر
آشنایی کافی او با هر دو زبان است.

اما در مورد اثری که به تازگی منتشر شده است. این
اثر نیز از نوشته‌های ارزشمند شیخ است که تألیف آن به
تصریح خود وی، به سال ۵۳۳ هجری آغاز شده است و
از آخرین آثار او در شمار است.

شیخ جام در این اثر به شرح مباحثی چون «علم
سر»، «اسرار ربوبیت»، «علم لدنی»، «معرفت»، «فقر»
و موضوعاتی از این دست پرداخته و نیمی از ابواب
کتاب را به ترجمه، شرح، توضیح و تفسیر آیاتی از قرآن
کریم به شیوه‌ای ویژه اختصاص داده است (نک: کارنامه
احمد جام، ص ۱۲۵). این اثر — بر خلاف بسیاری از
نوشته‌های شیخ — در شرح مباحثی نگاشته آمده که فراتر



گزارش میراث

از موضوعات عادی تصوف است و به تعبیر خود وی (کنوزالحکمة، ص ۳): «... این سخن و این کتاب نه از خود می‌گوییم؛ اما این به الهام حق — سبحانه و تعالی — می‌گوییم...» و شاید به همین دلیل است که نام کتاب را کنوزالحکمة نهاده است.

این کتاب به کوشش دانشمند بی‌ادعا و پاک‌نهاد، زنده‌یاد دکتر علی فاضل تصحیح شده است؛ هرچند که متأسفانه پس از درگذشت ایشان چاپ شده است.

برای کسانی که با آثار شیخ جام‌آشنایی دارند دور از انتظار نیست که نام دکتر فاضل را بر روی جلد کتاب — به عنوان مصحح — در کنار نام احمد جام نامقی ببینند؛ چرا که آن مرحوم زندگی خویش را وقف تصحیح آثار شیخ کرد. پژوهش‌های ایشان از نمونه‌های انگشت‌شمار ایرانی در گرایش تخصصی به تصحیح آثار یک نویسنده است و — به گمان نویسنده این سطور — این کار با نوعی باورداشت نسبت به این آثار همراه بوده است. و البته شواهد نشان می‌دهد که ایشان در کار خود موفق بوده است.

مجال گفتگو در این نوشته، تنگ است و لذا به ذکر مشخصات پژوهش‌هایی می‌پردازیم که توسط دکتر فاضل از آثار شیخ جام منتشر شده است:

انس‌التائین، تهران، توس (چ ۲)، ۱۳۶۸ ش.
روضه‌المذنبین و جنة‌المشتاقین، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵ ش (چ ۲: پژوهشگاه، ۱۳۷۲ ش).
مفتاح‌النجات، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷ ش (چ ۲: پژوهشگاه، ۱۳۷۳ ش).

منتخب سراج‌الساثرین، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸ ش.

نیز دو کتاب مستقل درباره شیخ جام توسط آن مرحوم نوشته شده که مشخصات آنها به شرح ذیل است:

شرح احوال و نقد و تحلیل آثار احمد جام، تهران، توس، ۱۳۷۳ ش.

کارنامه احمد جام نامقی، تهران، توس، ۱۳۸۳ ش.
نیز جا دارد اشاره‌ای داشته باشیم به کتاب مقامات زنده‌پیل اثر سدیدالدین محمد غزنوی که از مریدان شیخ بوده و آن را در همان حدود سده ششم در مناقب پیر خود نوشته است. این اثر به سال ۱۳۴۰ ش توسط دکتر حشمت مؤید به چاپ رسیده است و چاپ دیگر آن — با تجدید نظر و استفاده از نسخه جدید — به سال ۱۳۸۴ ش منتشر شده است. همین مصحح، کتاب فرآید غیائی را که مجموعه‌ای کلان و ارجمند از نامه‌های رجال و بزرگان از سده دوم تا هشتم هجری است و توسط یکی از اعقاب شیخ به نام جمال‌الدین یوسف اهل گردآوری شده تصحیح کرده و جلد اول آن را به سال ۱۳۵۶ ش و جلد دوم را به سال ۱۳۵۸ ش در سلسله انتشارات بنیاد فرهنگ ایران منتشر کرده است. در این دو جلد، چاپ کتاب به نیمه رسیده است و شامل نامه‌هایی نسبتاً زیاد از وابستگان خاندان شیخ جام است.

حکایت اعقاب شیخ، خود داستانی دگر است؛ ما به ذکر این نکته بسنده می‌کنیم که شاخه‌ای از اعقاب وی تا چندی پیش — و احتمالاً امروز هم — در افغانستان زندگی می‌کردند و این موضوع شاید با وصلتی که میان برخی از اعقاب شیخ با سلاطین مغولی هند پدید آمده است بی‌ارتباط نباشد (نک: مقامات زنده‌پیل، مقدمه، ص ۶۶). آنچه در این میان حائز اهمیت بسیار است اینکه گویا تعدادی از دستنویس‌های مهم و دیرینه آثار شیخ میان این بازماندگان نگهداری می‌شده و از روی آن نسخه‌ها، رونویس‌هایی تهیه شده بود که در برخی از تصحیحات دکتر فاضل از آنها — به جای نسخه‌های دیرین — استفاده شده است. چنانکه نسخه «هرات» از تصحیح حاضر — مورخ ۱۳۱۸ ش — و نسخه «ج» از چاپ انس‌التائین — مورخ ۱۳۲۰ ش — نیز چنین حکمی دارد. با این حساب باید دید که آیا این نسخه‌ها از تصرفات روزگار در امان مانده یا نه؟

ع. ص

۱. چاپ نیمی از کتاب پیش از آن در بنیاد فرهنگ انجام شده بود.

دانشنامه ایران، جلد دوم: ادویه، راهها - اسپالانتسانی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۶ش.



در کشورهای بزرگ غربی چون انگلستان، فرانسه، آلمان و روسیه، دانشنامه‌ها و دائرةالمعارفهای گوناگون و مهمی منتشر شده است که از همه معروفتر دائرةالمعارف بریتانیکا و دائرةالمعارف امریکانا هستند که دانشنامه‌هایی عمومی و حاوی اهم اطلاعات و دانشهای جهان امروزند.

در ایران نخستین و معروفترین دانشنامه عمومی را زنده‌یاد غلامحسین مصاحب با سبکی نو و نظامی دقیق فراهم کرد که مجلد اول آن در ۱۳۴۵ش منتشر شد و بعداً دو جلد دیگر آن هم بدون حضور او از چاپ درآمد. این دانشنامه تا امروز مرجع همه اهل علم بوده است و اطلاعات آن در زمان خودش دقیق و قابل اعتماد بود. اما امروزه ایران به یک دانشنامه بزرگ که جامعتر و مفصلتر و روزآمدتر باشد نیازمند است که خوشبختانه مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی پاسخگویی به این نیاز را وجهه همت قرار داده و تاکنون دو مجلد دانشنامه ایران را منتشر ساخته است و امید است که سایر مجلدات آن در زمانی نزدیک به ثمر برسد.

اکنون جلد دوم از سی جلدی که قرار است منتشر شود انتشار یافته و قرار است شامل همه شاخه‌های علوم و فنون و هنر باشد (مقدمه ج ۱، ص ۹) و برحسب طرحی که ریخته شده است هر جلد آن حدود نهمصد صفحه و کلاً شامل پنجاه هزار مقاله کوچک و بزرگ و همراه تصاویر، نقشه‌ها، طرحها، جدولها و نمودارها خواهد بود که از این تعداد مقاله حدود سه‌پنجم ترجمه از مقالات دانشنامه‌های خارجی و یک‌پنجم اقتباس از

مقالات دائرةالمعارف بزرگ اسلامی و یک‌پنجم دیگر تألیف مستقل خواهد بود. با این طرح امید می‌رود که کار دانشنامه سرعت بگیرد، زیرا که قسمت اعظم مقالات ترجمه و اقتباس است و فقط یک‌پنجم آنها تألیفی خواهد بود که وقت بیشتری می‌گیرد. مع ذلك با توجه به حجمی که برای این دانشنامه در نظر گرفته شده است، گمان نمی‌رود اتمام آن به‌زودی میسر شود. برای مقایسه باید گفت که دو جلد فعلی این دانشنامه که جمعاً حدود ۱۸۰۰ صفحه به قطع رحلی و در دو ستون را دربر گرفته است برابر است با ۱۱۷ صفحه از جلد اول دائرةالمعارف مصاحب که از نظر ساختار و بسیاری از مواد با هم شبیه‌اند و اگر در نظر بگیریم که سه جلد دائرةالمعارف اخیر بالغ بر ۳۳۸۵ صفحه است حجم نهایی دانشنامه ایران احتمالاً بالغ بر شصت جلد خواهد شد (نه سی جلد که پیش‌بینی شده است)، مگر آنکه در مجلدات آتی به اختصار بیشتری بگرایند و در حقیقت شاید لازم باشد که چنین کنند.

گرچه دانشنامه‌های بزرگ هرچه بیشتر شامل مواد و محتویات گوناگون باشند نیازهای قشر بیشتری از مخاطبان را برآورده می‌سازند، ولی دانش بشر حد و مرز ندارد و باید در چنین کار سترگی محدوده کار را تنگتر گرفت تا زودتر به نتیجه برسد. مثلاً آیا باید تمام بیماریها را در این دانشنامه ذکر کرد؟ اگر نه، چرا مثلاً آرتريت، آرتريت رماتوئید و آرتريت عفونی با این تفصیل آمده است؟ یا مثلاً آیا ضرورتی دارد که «ارتس» (erts) که نوعی هواپیمای بدون سرنشین امریکایی است مدخل شود؟ حقیر که هر نوشته‌ای به دستم آید حداقل نگاهی به آن می‌اندازم تاکنون این نام را ندیده و نشنیده‌ام و نمی‌دانم ذکر آن چه اهمیتی دارد؟ همچنین آیا تمام خدایان اساطیری یونان و هند و غیره در دانشنامه ایران باید نام برده شوند مانند آرتیمس و ارجونه؟ یا باید به معروفترین آنها که در کتب فارسی ذکر شده‌اند قناعت کرد؟ آیا تمام کوهها، درهها، رودها، دهکدهها و عوارض جغرافیایی دیگر دنیا باید در این کتاب مدخل شوند یا باید به اسامی معروف اكتفا کرد و نامهایی چون «آرتسگبیرگه» (تپه‌ای بین آلمان و چک) را برای اطلسهای بزرگ جغرافیایی واگذارند؟ نکته دیگر حجم مقالات و تناسب آنهاست که گاهی به نظر می‌رسد از شأن یک دانشنامه عمومی خارج است



و به محدوده دانشنامه‌های تخصصی نزدیک شده است، مثلاً مدخل «اسباب‌بازی» با این تفصیل همچنین مدخل «اسباب‌خانه» و مدخل «ادیسه» و امثال آنها به نظر بیش از حد مفصل‌اند.

منظور این است که در ذکر نام جانوران، گیاهان، سنگها و کانیها و مواد شیمیایی و اسامی آئینی و امثال آنها اگر رعایت ایجاز و اختصار شود و در ذکر انواع غیر مشهور یا مطالب تخصصی اجتناب گردد، شاید بتوان زودتر به مقصود، یعنی به فراهم کردن دانشنامه عمومی ایران، رسید و لذا باید در ارزیابی اهمیت مدخلها و مقدار فضای مورد نیاز برای مقالات انتخاب شده تجدیدنظر کرد تا صورت بهتری پیدا کند. این اشکال در لغتنامه دهخدا هم دیده می‌شود که مثلاً در مدخل ابوریحان بیرونی یک کتاب کامل گنجانده شده است اما در مورد اشخاص دیگر هم شأن ابوریحان مثلاً این رشد، به اختصار بسیار پرداخته شده است.

نام اشخاص غربی فراوانی در این دانشنامه آمده است و اغلب با تفصیل بسیار که به هیچ وجه معروف نیستند یا لاقلاً در حلقه اهل ادب و جامعه عمومی مردم ایران شهرت ندارند. اگر نام این اشخاص باید مدخل شود، آیا بهتر نیست که اختصار بیشتری به کار رود. البته بسیاری از این اشخاص در مغرب‌زمین به نحوی یا به عنوانی شهرت دارند و یا در بین گروه یا تخصص معینی مشهورند، اما معلوم نیست که در ایران هم درجه چنان شهرتی باشند، گرچه ممکن است اشخاصی یا گروههایی از برخی از این اشخاص اطلاع داشته باشند و بخواهند بیشتر بدانند و این اشخاص بهتر است به دانشنامه‌های تخصصی مراجعه کنند.

در این دو جلد منتشر شده، روی هم رفته می‌توان گفت که در دانشنامه به جنبه‌های شرقی و ایرانی کمتر توجه شده است. مثلاً از اصطلاحات عروض «اذالت» و «اسباغ» ذکر نشده است در حالی که ساز چینی ناشناسی مثل «ارهو» (erhu) مدخل شده است. بحث راجع به اسباط بنی اسرائیل بسیار ناقص و نارساست و از تفاسیر قرآن و بحثهای قرآنی درباره آن خبری نیست. آس به معنای قوم آس (Ossets) و نیز به معنای گیاه آس (مُورد) مدخل و بررسی شده است (گرچه نام مُورد که معروفتر است برای آس ذکر نشده است) اما از بازی آس (نوی پوکر) که از

مهمترین بازیهای قمار سابق (تا حدود شصت هفتاد سال پیش) بود ذکری نشده است (نک: لغتنامه دهخدا ذیل «آس»). از به عنوان دیوی در آیین زردشتی و مانوی مطرح و به تفصیل بررسی شده است، اما از «آز» به معنای حرص و دنیاداری و دنیامداری که اکنون تمدن جهان را قبضه کرده است ذکری نشده است در حالی که بحث از آن از نظر اخلاق اسلامی در مقابل قناعت از مباحث مهم است که مثلاً در معراج السعاده به خوبی مطرح شده و راه مبارزه با آن ذکر گردیده است.

درباره اساس الاقتباس که مهمترین کتاب منطق فارسی و از اهم آثار خواجه نصیر است بسیار مختصر و نارسا بحث شده است، در حالی که درباره اساطیر ایرانی یک رساله مفصل نوشته شده است و در عین حال از اساطیر (جمع اسطوره) به معنای عمومی آن هیچ ذکری نشده است و خوب بود به عنوان مدخل برای اساطیر ایرانی، بحثی کلی درباره اساطیر و اسطوره مطرح می‌شد و سپس اهم اساطیر جهان (یونانی، رومی، اسکاندیناوی، هندی و غیره) نام برده می‌شد و سپس به شرح اساطیر ایرانی (آن هم نه به این تفصیل) می‌پرداختند و در این زمینه باز هم بحث «اژدها» به عنوان موجودی اسطوره‌ای به ویژه در اساطیر ایرانی، خود مقاله یا رساله جامعی است که شاید در دانشنامه عمومی بهتر بود تلخیص می‌شد.

ارجاعها گاهی عجیب است مثلاً ازدواج را به زناشویی ارجاع داده‌اند در حالی که در عرف اسلامی ازدواج معروفتر و دارای مفاهیم دقیقتری است. «ازلیه» را به «بهائیه» ارجاع داده‌اند، در حالی که ازلیان فرقه‌ای از بایبان بودند که میرزا یحیی صبح ازلی را جانشین سیدعلی محمد باب می‌دانستند و با بهائیان به شدت مخالف بودند و بهتر بود به «بابیه» ارجاع داده می‌شد. در مدخل «ارمیا» از انبیای بنی اسرائیل — که در اسلام جزو انبیا نام برده نشده است — از کتاب مقدس هیچ اقتباس و به آن ارجاع نشده است و از اینکه کتابی به او منسوب است نیز ذکری نشده است و آنچه نوشته شده است جنبه تحقیقی ندارد و مقتبس از نوشته‌های دست دوم یهودی است.

در بحث لهو و لعب (در مدخل «اسباب‌بازی») (ج ۲، ص ۸۴۷) درباره نهی از بازی چند آیه از قرآن ذکر شده است که هیچکدام نهی صریح از بازی کردن را نمی‌رساند. در آیات ۱۶ انبیاء و ۳۸ دخان فقط ذکر شده است که خدا

خلقت آسمان و زمین را از روی بازیچه و برای ملعبه خود نیافریده است، بلکه برخی بزرگ و طرحی عظیم برای آن داشته است و منظور این است که مؤمنان به عظمت خلقت بیندیشند و آن را سرسری نگیرند. در آیه ۵۵ انبیاء قوم ابراهیم از او می‌پرسند: آنچه می‌گویی درست است یا شوخی می‌کنی؟ و این هم دلیل بر نهی از بازی نیست. در آیات ۳۲ انعام و ۶۴ عنکبوت و ۳۶ محمد و مهمتر از آنها در آیه ۲۰ حدید (که ذکر نشده است) خدا زندگی دنیوی را لهو و لعب شمرده و به تفصیل بیشتر در سوره حدید انواع انگیزه‌های زندگی دنیوی را شرح داده است که عبارت‌اند از: لعب (بازی)، لهو (سرگرمی)، زینت (آرایش)، تفاخر (فخرفروشی به همدیگر)، تکاثر اموال (مال‌اندوزی) و تکاثر اولاد (فرزند زیاد داشتن)، که تقریباً می‌توان گفت همه انواع مهم دلبستگی‌های دنیایی را ذکر فرموده است و سایر انگیزه‌ها به نحوی به یکی از آنها بازمی‌گردد، اما این هم دلیل بر نهی آنها نیست، بلکه توجه دادن مؤمنان است به آنکه اینها زودگذرند و آنچه باقی می‌ماند اعمال حسنه است که در آخرت به درد می‌خورد و لذا نباید تمام هم و غم خود را مصروف آنها نمایند و فریب زندگی دنیوی را بخورند، زیرا که زندگی واقعی در آن جهان است. خلاصه آنکه بحث ناقص ارائه شده است (نیز نک: آیه ۱۴ آل عمران که دوستی زن و فرزند و پول و اسب و حیوانات بارکش را اضافه کرده است و اینها از لوازم حیات دنیوی است که نمی‌توان از آنها صرف نظر کرد).

در خاتمه یکی دو نکته درباره ساختار دانشنامه هم قابل ذکر است. اول اینکه به تقلید دائرةالمعارف فارسی مصاحب حروف «آ» و «ا» در هم آمیخته شده است و گرچه در صفحه‌های ده و دوازده مقدمه تصریح شده است که این دو حرف یکسان گرفته شده‌اند، اما دلیل و حکمت این خلط را ذکر نکرده‌اند و مصاحب هم چیزی در این باره نگفته است و این به مانند آن است که در قدیم حروف «ب» و «پ» و نیز «ج» و «چ» و «ز» و «ژ» و کاف و گاف را از هم متمایز نمی‌کردند. در حالی که این دو حرف از نظر نوشتاری لااقل امروزه کاملاً از هم متمایزند زیرا که یکی مدّ (یا به اصطلاح اطفال دبستانی کلاه) بر سر دارد و دیگری ندارد و ثانیاً از نظر آواشناسی و واج‌شناسی فارسی هم آنها نماینده دو

صدای کاملاً متمایزی هستند که لااقل زبانشناسان باسواد آن را می‌دانند. امیدوارم این عیب بزرگ در چاپهای آتی مرتفع شود.

دوم اینکه نامهای ترکیبی که به ویژه از ترکیب اضافی یا وصفی حاصل شده است معکوس گردیده است. این کار در مورد اسامی اعلام ظاهراً قابل قبول و شایع است مثلاً آزاد، ابوالکلام (یعنی ابوالکلام آزاد)، قزوینی، محمد (محمد قزوینی) و امثال آنها اما در اصطلاحات عمومی فقط در صورتی مجاز است که صفتی ذاتی بعد از کلمه‌ای آمده باشد که قابل انفکاک نباشد، مثلاً «راه شوسه» را می‌توان «شوسه، راه» نوشت زیرا که شوسه فقط برای راه به کار می‌رود و صفت ذاتی راه است. اما در موارد دیگر شاید بهتر باشد از این قلب مکانی اجتناب شود. مثلاً «آرثر، افسانه» (یعنی افسانه آرثور، نه آرثر)، «آرتزین، چاه» (یعنی «چاه آرتزین»)، «آزادی، مجسمه» (یعنی مجسمه آزادی در امریکا)، «آ، ویتامین» (یعنی ویتامین آ، که بهتر است در ذیل ویتامینها بیاید)، و «آب، چرخه» (یعنی چرخه «آب»). واقعاً گاهی باعث سردرگمی می‌شود که این ترکیبات را جدا ببینند. مثلاً «ادویه، راهها» بسیار عجیب است، زیرا که هیچکس برای مطالعه راههای تجاری ادویه به فکرش نخواهد رسید که به چنین مدخلی مراجعه کند و راهها ربطی به ادویه ندارد، گرچه یکی از کارکردهای آن انتقال ادویه از جایی به جایی بوده است. آیا می‌توان مثلاً نوشت «آهن، راهها» یا «گندم، راهها»؟ عدم ترکیب عناوین نامتجانس است که در مدخلهایی چون آرایش و پوشاک و اذان و اقامه و امثال آنها دیده می‌شود. بعید است که کسی برای بررسی پوشاک و لباس به آرایش مراجعه کند. آیا بهتر نبود که هر کدام از آنها ذیل مدخل جداگانه‌ای مطرح شوند. تا هم مدخلها این قدر طولانی نشوند و هم حق هر مطلب در جای خود ادا شود.

چون مقاله طولانی شد از بررسیهای بیشتر خودداری می‌شود و در خاتمه از زحمات مسئولان و نویسندگان و آرایندگان دانشنامه سپاسگزاری می‌شود که به هر حال گامی بزرگ برای گسترش فرهنگ در جامعه ایرانی برداشته و با زحمات بسیار چنین گنجینه گرانبهایی را فراهم کرده‌اند.

مصطفی ذاکری



بدخوانی در پیشانی

پیدایی بدخوانی در قرائت دستنوشته‌های پیشینیان امری دور از انتظار نیست؛ و کیست که در حیطة نسخه‌شناسی و متن‌پژوهی کوشیده و آنگاه به چنین لغزشها دچار نشده و از چنین تجارب تلخ — و گاه سرگرم‌کننده! — در کار خویش برکنار مانده باشد؟

بهره‌گیری از مشارکت چشم و ذهن دیگران در خواندن دستنوشته‌ها، و بازخوانی و بازبینی متن پژوهیده، از عادی‌ترین و ثمربخش‌ترین راههای جلوگیری از بدخوانی است.

در مطالعه گرفتن دیباجه کتاب کرامند تحفة السلاطین که این روزها به پیشخوان دانش و فرهنگ ره گشوده^۱ و تصحیح آن به دست یکی از استادان فاضل دانشگاه تهران برندهٔ جایزهٔ کتاب فصل نیز گردیده است،^۲ به اشارت یکی از اهل فضل، مرا متوجه بدخوانی مَحَلِّی گردانید که در ضبط یک جملهٔ دعائیه در سطر چهارم پنجم متن رخ داده و رشتهٔ کلام را نیز گسیخته است. هرچند این بدخوانی خود نمودار نوعی شتابزدگی در آماده‌سازی متن می‌تواند بود، قرین‌شدنش به بدخوانی (یا نادرستی حروفنگاشتی؟)ی دیگری که در سطر بعد خودنمایی می‌کرد، نشان داد که احتمالاً اهتمام بایسته‌ای در ضبط نص کتاب نرفته و این متن فارسی سدهٔ یازدهم هجری نیز چونان دهها متن دیگر آن روزگاران از کم‌مبالاتی پژوهنده در کار ضبط نص برکنار نمانده است؛^۳ و این در جایی است که پژوهش یادشده با مشارکت دو پژوهشگر دیگر و تکیه بر اهتمام‌های پیشین ایشان به فرجام رسیده^۴ در دیباجهٔ تحفة السلاطین پس از «بسمله» می‌خوانیم:

«أحسن کلامی که ارباب عقل و أصحاب فضل به آسنهٔ أقلام و رشحاتِ مداد، صدورِ دفاتر و سطورِ کتب را بدان موشح کنند، و نیکوترین مقالی که لالی کلمات او را سرخیل قافلهٔ فنونِ محاورات گردانند، حمد و ستایش و ثنای واجب الوجودی است — تعالی شأنه. و به هر برهان که متعلمان حکمت را به الهام حق و تلقین صدق و توفیق خیر مؤید گردانیده، و هم ایشان را منصور بر اقتناء فضایل و اکتساب کمالات گردانیده...» (ص ۱/ تأکید از ماست).

می‌نویسم:

اولاً، هر خوانندهٔ عادی و غیرمتخصص نیز درمی‌یابد

که جملهٔ «...حمد و ستایش و ثنای واجب الوجودی است — تعالی شأنه.» [!] آشکارا ابرتر مانده و دچار سَقَط یا سَكْت بی‌مورد شده است. الباقی کلام چه می‌شود؟!



ثانیاً، «و به هر برهان» یعنی چه؟ و آنگاه «به هر برهان که...» مفید چه چیزی است؟ حتی در روزگار ما که حشو قبیح — مانند بسیاری از دیگر قبائح — عادی شده و در سخن این و آن و برخی گویندگان صدا و سیما و... هر «چاله‌چوله‌ی گفتاری را با «به هر حال» و «در واقع» پر می‌توان کرد و هر جا افتتاح سخن می‌شود می‌توان قسم جلالهٔ «والله» یاد کرد! نیز، تعبیر «به هر برهان» نامفهوم

۱. این کتاب تألیف محمدبن جابر انصاری، از دانشمندان سدهٔ یازدهم هجری، است که «مرکز پژوهشی میراث مکتوب» با همکاری «دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران» به سال ۱۳۸۶ش منتشر ساخته است.

۲. نگر: کتاب هفته، ش ۱۳۶ (پیاپی: ۷۸۷)، ص ۷ گزارش چهارمین دورهٔ «کتاب فصل»، زیر عنوان «هوای بهاری کتابهای زمستان».

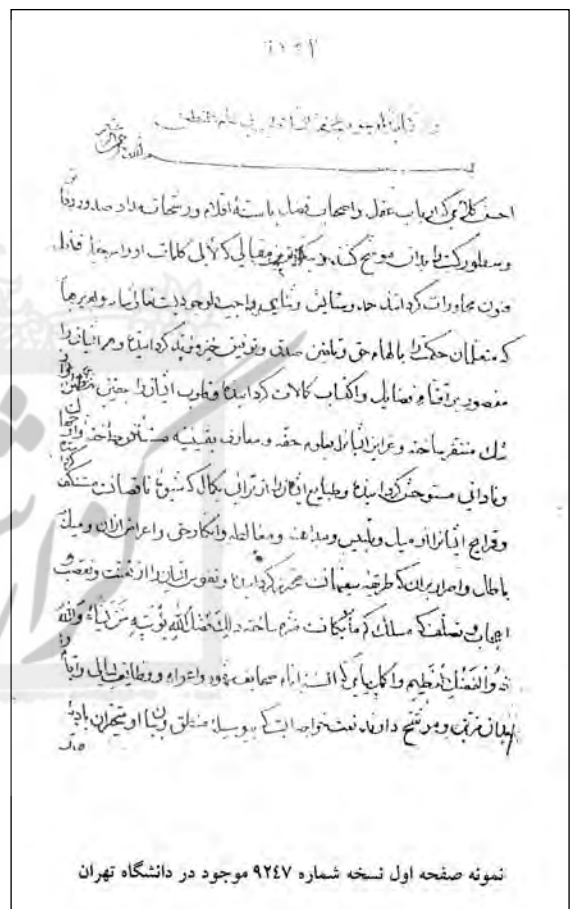
۳. در سالهای اخیر شاهد اقبال گستردهٔ طابعان متون به نشر متنهای صفوی و قاجاری بوده‌ایم که پدیدهٔ مبارکی است لیک بسیاری از این نشرها مقرون به بی‌مبالاتی‌هایی در امر ضبط نص بوده است تو گوئی متون صفوی و قاجاری به سبب متأخر بودنشان فاقد هرگونه سندیت متنی و وجهات زبانی‌اند و مصححان برای هرگونه تاخت و تاز و ویراستارانه در متن آنها مجاز و مأذون بوده‌اند!!

اگر بیم از ملالت خاطر خواننده نبود، شواهد مضحک و مبکی فراوانی از تصرفات کذائی مصححان در چنین متون می‌توانستیم ارائه داد.

۴. گزارش این مشارکت را، نگر در: تحفة السلاطین، ص ۴۴ و ۴۵ و ۴۶؛ و: کتاب هفته، ش ۱۳۵ (پیاپی: ۷۸۶)، ص ۱۰ (گفتگو با مصحح).

و بیجا به نظر می‌رسد؛ تا چه رسد به روزگاری که اگر کسی تحفة السلاطین می‌نوشت لاقلاً مقدمات عربیت و قرائت متون فارسی را بدرستی آموخته بود.

ثالثاً، اندک تفرسی در متن — و حتی نیم‌نگاهی به تصویر دستنویست شماره ۹۲۴۷ محفوظ در دانشگاه تهران (که در ص ۳۷ و ۳۸ چاپ گردیده است) — مسلم می‌دارد آنچه «تعالی شأنه» و به هر برهان» خوانده‌اند، در اصل «تعالی شأنه و بهر برهان»، و درودی است بر حضرت «واجب الوجود». و زین‌رو، جمله مورد گفت‌وگو پیوسته است و نقطه‌ای هم که گذاشته شده بیجاست.^۱



وانگهی از برای حفظ سبع جمله دعائیه هم که شده «شأنه» را بدون اظهار همزه باید ضبط کرد و خواند؛ و این نکته مربوط به ضبط و قرائت همزه، هم در دانش صرف مضبوط است،^۲ و هم در عبارت‌پردازی‌های ادیبان سلف، معمول و ملحوظ.

اندکی پسان‌تر نیز آنچه «منصور» چاپ شده است، بی‌هیچ گمان «مقصور» است. افزون بر آنچه از تصویر

دست‌نویست پیش‌گفته برمی‌آید، نفس «مقصور» گردانیدن «همت» یا «هم» خویش بر چیزی، آن اندازه در زبان و ادب مدرسی ما تعبیر آشنا و رسمیت‌یافته‌ای است که حتی می‌توان گفت تا حدودی در شمار تعابیر کلیشه‌ای درآمده است!

باری، غرض از این یادآوری‌ها، تنها هشدار این نکته بود که نه ارجمندی یک متن، و نه ویژه‌دانی و ویژه‌کاری پژوهنده، جایگزین لزوم اهتمام به ضبط نص و توجه به خصایص زبانی و ادبی یک متن در کار تصحیح آن، نمی‌تواند گردید.

آنچه جای آن بویژه در تصحیح کثیری از متون علمی مدرسی خالی به نظر می‌رسد، التفاتی بسنده بدین دقیقه است که یک متن فلسفی، منطقی، فقهی یا کلامی، به خاطر «متن» بودن، یک «پدیده زبانی» است، و از این رهگذر، اعتنا به ویژگی‌های زبانی منطقی و روزگار نگارش آن (و حتی زبان و زمانه استنساخ هر یک از دست‌نویسهای آن) در بایست می‌نماید.

شرح این معنا مجالی می‌خواهد که هم اکنون — به قول فردوسی بزرگ — مرا نیست؛ فرخ‌مر آن را که هست!

جویا جهانبخش

اصفهان - بهار ۱۳۸۷

۱. ناگفته نماند که کاربرد تعبیر «بهر برهان» در درود بر حضرت ذوالجلال، خاصه نزد معقولیا، بس متداول بوده است.

نمونه را، نگر: الصافی فیض، ط. حسینی امینی، ۲۶/۷، هامش (در گفتاوردها از میر داماد)؛ و: الحکمة‌التعالیه صدر، ط. دار احیاء التراث العربی، ۲۲/۲، هامش (حاشیه اسفار)؛ و: التعلیقة علی الفوائد الرضویة، ص ۹۱؛ و از متون کهن‌تر: إرشاد العقل السلیم إلی مزایا القرآن الکریم (تفسیر أبی السعود)، ط. دار احیاء التراث العربی، ۳/۱.

۲. درباره تخفیف همزه و موارد جواز آن نگر: اصول الصرف، علی‌اکبر شهابی، ج ۱۰، تهران، دانشگاه تهران، ص ۲۱۵ و ۲۱۶.

* این یادداشت، پیش از چاپ مقاله استاد دکتر محمد خوانساری درباره تحفة السلاطین (گزارش میراث، ش ۲۱ و ۲۲، صص ۲۱-۲۴) به دفتر مجله رسیده بود، از این‌رو با وجود هم‌نظریهای هر دو نوشته، به درج این یادداشت نیز اقدام شد.

گزارش میراث

